

بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
به مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب
«زن، زندگی، آزادی»



ص ۵

جهان امروز

دوره دوم

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید



ص ۴

۹ مهر ۱۴۰۵ - ۰۱ اکتبر ۲۰۲۶

<https://cpiran.net>

jahane.emrouz@cpiran.net

شماره ۲۰ - دوره دوم

درس‌های انقلاب

«زن، زندگی، آزادی»

چهار سال پیش، قتل حکومتی ژینا امینی جرقه خیزشی را زد که به یکی از بزرگ‌ترین و اثرگذارترین جنبش‌های اعتراضی تاریخ معاصر ایران بدل شد. ژینا، دختر جوان گرد اهل سقز، پس از بازداشت به‌دست گشت ارشاد در تهران جان باخت؛ اما نام او به‌سرعت از مرز یک فاجعه فردی فراتر رفت و به نشانه‌ای از خشم انباشته میلیون‌ها انسان علیه سرکوب، تحقیر، تبعیض، فقر و بی‌حقوقی تبدیل شد. مراسم خاکسپاری او در سقز، با شعار «ژن، ژیان، ئازادی»، آغازگر جنبشی شد که سراسر ایران را درنوردید و پژواک آن به جهان رسید.

خیزش «زن، زندگی، آزادی» صرفاً اعتراضی علیه حجاب اجباری نبود، هرچند مسئله حجاب یکی از مهم‌ترین عرصه‌های رویارویی زنان با جمهوری اسلامی بود. این جنبش به‌سرعت نشان داد که کنترل بدن زنان، بخشی از یک نظام گسترده‌تر سلطه است؛ نظامی که بر سرکوب سیاسی، تبعیض جنسیتی، ستم ملی، استثمار اقتصادی و حذف آزادی‌های مدنی استوار شده است. به همین دلیل، شعار «زن، زندگی، آزادی» توانست زنان، جوانان، دانشجویان، کارگران، مردم محروم و ملیت‌های تحت ستم را حول افقی مشترک به هم نزدیک کند. اکنون، پس از چهار سال، با وجود سرکوب خونین، زندان، اعدام، تهدید خانواده‌های دادخواه و تلاش حکومت برای تحمیل فراموشی، آثار این انقلاب اجتماعی همچنان زنده و محسوس است. مهم‌تر از همه، این جنبش درس‌هایی بزرگ برای مبارزه امروز و آینده مردم ایران به‌جا گذاشته است.

نخستین و بنیادی‌ترین درس انقلاب ژینا، شکستن دیوار ترس بود که جمهوری اسلامی طی دهه‌ها با اعدام، زندان، شکنجه، اخراج، تهدید و کنترل دائمی جامعه ساخته بود. در پاییز ۱۴۰۱، میلیون‌ها نفر دیدند که ایستادن در برابر قدرت سرکوبگر ممکن است. زنان و دختران جوان در صف نخست اعتراض ایستادند؛ روسری‌های خود را برداشتند، در خیابان شعار دادند، با نیروهای سرکوب مقابله کردند و معنای تازه‌ای به شجاعت بخشیدند. این شجاعت فقط در تظاهرات خیابانی متجلی نشد. پس از فروکش کردن اعتراضات علنی نیز در دانشگاه‌ها، مدارس، محیط‌های کار، محلات و در انتخاب‌های روزمره ادامه پیدا کرد. نافرمانی زنان در برابر حجاب اجباری، حضور آزادانه آنان در فضاهای عمومی و مقاومت در برابر تحقیر و کنترل، شکل‌هایی از مبارزه‌اند که هر روز پایه‌های ایدئولوژیک رژیم را فرسوده می‌کنند.

جامعه دریافت که ترس سرنوشتی تغییرناپذیر نیست. ترس هنگامی می‌شکند که فرد خود را تنها نبیند و قدرت جمعی را تجربه کند. همین تجربه جمعی، یکی از ماندگارترین ذخایر سیاسی و روانی انقلاب «زن، زندگی، آزادی» است. جامعه‌ای که یک‌بار قدرت خود را در خیابان، دانشگاه، مدرسه یا محل کار دیده است، به‌سادگی به وضعیت پیشین باز نمی‌گردد.

دومین درس بزرگ این جنبش، دگرگونی زبان سیاسی در ایران بود.



ص ۲

پیام کمیته مرکزی کومه‌له به مناسبت پیروزی باشکوه اعتصاب عمومی در کردستان



ص ۳



ص ۳



ص ۹



چگونه در فضای سرکوب، روح مقاومت و سرزندگی جامعه را حفظ کنیم؟

ص ۶



دیدار ترامپ و شی جین‌پینگ و سرنوشت جنگ ایران و آمریکا

ص ۸



چپ آینده ایران از درون جنبش‌های اجتماعی زاده می‌شود

ص ۱۰



بهایی که کارگران و مردم تهیدست برای محاصره دریایی ایران می‌پردازند

ص ۱۱



کشتار کولبران و سوخت‌بران، سرانجام صدای سازمان ملل را درآورد

ص ۱۲



تشدید فشار بر معلمان و ضرورت یک صف متحد

ص ۱۳



فیلم «نازا»، نگاهی دوباره به جنایات سازمان‌یافته (هنر و ادبیات)

ص ۱۴

شهرام امانتی



اسلامی را عمیقاً از بین ببرد. مسئله زنان را به مرکز سیاست ایران بیاورد و تغییرات مهمی در فرهنگ و رفتار اجتماعی پدید آورد. شکست رژیم در تحمیل کامل حجاب اجباری، یکی از روشن‌ترین نمودهای این تحول است. اما تجربه این سال‌ها همچنین نشان می‌دهد که برای گذار از اعتراض به تغییر بنیادین، سازماندهی پایدار ضروری است.

خشم، شجاعت و حضور خیابانی منابع عظیم قدرت‌اند، اما بدون تشکلهای مستقل و ریشه‌دار، شوراها، کمیته‌های محلی، شبکه‌های کارگری و دانشجویی و پیوندهای سراسری، رژیم فرصت می‌یابد که با سرکوب، فرسایش و پراکنده‌سازی جنبش را مهار کند. سازماندهی به معنای جایگزین کردن اراده مردم به‌جای تصمیم‌گیری از بالا است؛ به معنای آن است که مردم بتوانند درباره سرنوشت خود، محل کار، محله، دانشگاه و جامعه‌شان تصمیم بگیرند.

درس اصلی انقلاب ژینا این است که مبارزه برای آزادی و برابری نه یک رویداد کوتاه‌مدت، بلکه روندی تاریخی است. این روند با مقاومت زنان آغاز نشده و با یک دوره سرکوب نیز پایان نمی‌یابد. بذره‌های این انقلاب در آگاهی، جسارت، زبان، حافظه و شیوه زیستن مردم کاشته شده‌اند.

«زن، زندگی، آزادی» نام افقی واقعی برای جامعه‌ای است که در آن هیچ‌کس به‌دلیل جنسیت، ملیت، طبقه، عقیده یا سبک زندگی‌اش تحقیر و سرکوب نشود. تحقق این افق، در گرو حفظ دستاوردهای جنبش، گسترش همبستگی و سازماندهی نیروی عظیم مردمی است که چهار سال پیش در خیابان‌های ایران اعلام کرد: زندگی آزاد و برابر، حق ماست.



تجربه انقلاب ژینا همچنین نشان داد که مبارزه پایدار نیازمند ترکیبی از اشکال گوناگون کنش است: اعتراض خیابانی، اعتصاب، نافرمانی مدنی، فعالیت فرهنگی، سازماندهی در محیط‌های کار و زندگی، دادخواهی و ایجاد رسانه‌های مستقل. هیچ شیوه‌ای به‌تنهایی کافی نیست. انعطاف در تاکتیک‌ها، همراه با چشم‌اندازی روشن برای تغییر بنیادین، شرط تداوم و گسترش مبارزه است.

یکی از ویژگی‌های برجسته جنبش «زن، زندگی، آزادی»، نقش روایتگری شهروندی بود. هزاران نفر با تلفن‌های همراه خود صحنه‌های اعتراض، سرکوب، شجاعت و همبستگی را ثبت کردند. شبکه‌های اجتماعی به رسانه‌هایی برای انتقال خبر، افشای جنایت‌های حکومتی و ساختن روایت‌هایی تبدیل شدند که با روایت رسمی جمهوری اسلامی تفاوت بنیادی داشتند.

حکومت همواره کوشیده است واقعیت را انکار، قربانیان را متهم و سرکوب را توجیه کند. اما در انقلاب ژینا، انحصار رسانه‌ای حکومت با قدرتی بی‌سابقه به چالش کشیده شد. هر شهروند می‌توانست شاهد، گزارشگر و حافظه‌دار یک رویداد باشد. تصویرها و روایت‌های ثبت‌شده از جان‌باختگان، بازداشت‌ها، مقاومت زنان و اعتراضات در شهرهای گوناگون، به آرشیوی زنده از مبارزه مردم ایران تبدیل شدند.

انقلاب ژینا از کردستان آغاز شد، اما در همان روزهای نخست نشان داد که یک جنبش محلی نیست. شعار کردی «ژن، ژیان، ئازادی» در تهران، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان، گیلان، اصفهان، شیراز و دیگر شهرها طنین انداخت. این همبستگی، پاسخی روشن به سیاست دیرینه جمهوری اسلامی برای تفرقه‌افکنی میان مردم و ملیت‌های ساکن ایران بود.

این جنبش نشان داد که ستم جنسیتی، ستم ملی و ستم طبقاتی به هم پیوند خورده‌اند. زن گردی که علیه حجاب اجباری و تبعیض ملی می‌ایستد، کارگری که برای دستمزد و حق تشکل مبارزه می‌کند، دانشجویی که خواهان آزادی دانشگاه است و خانواده‌ای که دادخواه فرزند جان‌باخته خود است، همگی در برابر ساختاری مشترک از سلطه قرار دارند.

با این حال، همبستگی خودبه‌خودی کافی نیست. یکی از درس‌های تعیین‌کننده جنبش این است که باید پیوند میان جنبش زنان، جنبش کارگری، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، جنبش دادخواهی و مبارزات مردم تحت ستم آگاهانه‌تر و سازمان‌یافته‌تر شود. نیروی کارگران و زحمتکشان، به‌ویژه از راه اعتصاب‌های سراسری، می‌تواند توازن قوا را به‌طور جدی به زیان جمهوری اسلامی تغییر دهد.

انقلاب «زن، زندگی، آزادی» توانست مشروعیت جمهوری

شعار «زن، زندگی، آزادی» فقط یک شعار زیبا و الهام‌بخش نبود؛ قاموسی تازه برای فهم سیاست و آزادی ساخت. این شعار، «زن» را از حاشیه به مرکز سیاست آورد؛ «زندگی» را در برابر فرهنگ مرگ، سرکوب و ریاضت‌کشی رژیم قرار داد؛ و «آزادی» را از مفهومی انتزاعی به حقی روزمره و ملموس تبدیل کرد.

آزادی در این جنبش به معنای حق انتخاب پوشش، حق مالکیت بر بدن، حق عشق، حق شادی، حق حضور برابر در جامعه، حق تشکل، اعتصاب، بیان و تجمع بود. زندگی نیز تنها به معنای زنده‌بودن نبود؛ بلکه حق برخورداری از نان، کار، مسکن، آموزش، درمان، محیط زیست سالم و کرامت انسانی را در بر می‌گرفت.

این پیوند میان آزادی‌های فردی و عدالت اجتماعی اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشت. انقلاب ژینا نشان داد که نمی‌توان از آزادی سخن گفت اما نسبت به فقر، بیکاری، استثمار و محرومیت اکثریت جامعه بی‌تفاوت ماند. همان‌طور که نمی‌توان از عدالت اقتصادی سخن گفت و آزادی زنان، آزادی بیان و حقوق ملیت‌های تحت ستم را به آینده‌ای نامعلوم موکول کرد. مبارزه برای رهایی، مبارزه‌ای یکپارچه است.

یکی دیگر از درس‌های مهم این خیزش، نقش تعیین‌کننده نسل جوان، به‌ویژه نسل‌های دهه هفتاد و هشتاد، بود. پیش از انقلاب ژینا، تحلیل‌های یأس‌آلودی درباره این نسل رواج داشت: نسلی فردگرا، غیرسیاسی، غرق در فضای مجازی و بی‌تفاوت نسبت به سرنوشت جامعه. اما حضور رادیکال و جسورانه نوجوانان و جوانان در خیابان‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها مهر بطلانی بر این تحلیل‌ها زد.

درس اصلی انقلاب ژینا این است که مبارزه برای آزادی و برابری نه یک رویداد کوتاه‌مدت، بلکه روندی تاریخی است. این روند با مقاومت زنان آغاز نشده و با یک دوره سرکوب نیز پایان نمی‌یابد. بذره‌های این انقلاب در آگاهی، جسارت، زبان، حافظه و شیوه زیستن مردم کاشته شده‌اند.

دانش‌آموزان و دانشجویان در بسیاری از شهرها علیه فضای سرکوب و تحقیر شوریدند. آنان نشان دادند که نسل جوان نه‌تنها خواهان تغییر است، بلکه زبان، شیوه‌های ارتباطی، اشکال سازماندهی و تخیل سیاسی تازه‌ای نیز با خود آورده است. نسلی که کودکی و نوجوانی خود را در بحران اقتصادی، فساد، بی‌آیندگی، تحریم، تبعیض و کنترل فرهنگی گذرانده، دلایل عینی فراوانی برای اعتراض دارد.

این جنبش برای نسل جدید یک مدرسه عملی سیاست بود. بسیاری از نوجوانان و جوانان در مدت کوتاهی تجربه‌هایی آموختند که شاید در شرایط عادی سال‌ها زمان می‌برد: معنای همبستگی، اهمیت جمع، ضرورت سازماندهی، شیوه مقابله با تبلیغات حکومتی، مراقبت از یکدیگر، حفظ امنیت در شرایط سرکوب و ضرورت اندیشیدن به بدیلی برای وضع موجود. آنان همچنین دریافتند که مبارزه فراز و فرود دارد و شکست‌های مقطعی به معنای پایان راه نیست.

سرکوب گسترده خیابان‌ها، جنبش را از میان نبرد؛ بلکه شکل‌های آن را تغییر داد. یکی از درس‌های مهم انقلاب ژینا این بود که مقاومت اجتماعی تنها در لحظه‌های بزرگ و تظاهرات میلیونی وجود ندارد. مقاومت می‌تواند در شبکه‌های کوچک دوستی، جمع‌های دانشجویی، محیط‌های کار، فعالیت‌های فرهنگی، هنر، موسیقی، ادبیات، حمایت از زندانیان و پشتیبانی از خانواده‌های جان‌باختگان ادامه یابد.

این شبکه‌ها نقش مهمی در حفظ روحیه، انتقال تجربه، مراقبت از آسیب‌دیدگان و زنده نگه داشتن حافظه جمعی ایفا کردند. در شرایطی که حکومت تلاش می‌کند افراد را منزوی، پراکنده و هراسان نگه دارد، پیوندهای کوچک اما پایدار اجتماعی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند. این پیوندها می‌توانند در لحظه‌های مناسب به شبکه‌های گسترده‌تر اعتراض و سازماندهی تبدیل شوند.

پیام کمیته مرکزی کومه‌له به مناسبت پیروزی باشکوه اعتصاب عمومی در کردستان



متحد مردم که با حضور و مقاومت خود این پیروزی را رقم زدند، درود می‌فرستیم. یاد و خاطره همه جان‌باختگان انقلاب «زن، زندگی، آزادی» گرامی و جاودان باد.

زنده باد جنبش انقلابی مردم کردستان!
کمیته مرکزی کومه‌له
سازمان کردستان حزب کمونیست ایران
۲۵ شهریور ۱۴۰۵

خواست‌ها و آرزوهای آنان – پرهیز کنند و در همان حال، مسیر مستقل مبارزه خود را با استواری ادامه دهند. این مسیر، بر نیروی پایان‌ناپذیر توده‌های آگاه و متحد استوار است؛ نیرویی که می‌تواند گام‌به‌گام راه را برای تحقق خواست‌ها و رسیدن به پیروزی هموار کند. اعتصاب عمومی امروز، ۲۵ شهریور، بی‌تردید یکی از صفحات درخشان تاریخ مبارزات مردم کردستان است؛ صفحه‌ای که اهمیت آن تنها در گستردگی اعتصاب نیست، بلکه در شرایط پر معنا، حساس و سرنوشت‌سازی است که این حرکت جمعی در آن شکل گرفت و به ثمر نشست. در برابر این اراده جمعی و این همبستگی مبارزاتی، سر تعظیم فرود می‌آوریم و به همه مبارزان، فعالان و توده‌های

مردم مبارز و آزادی‌خواه کردستان!

روز، چهارشنبه ۲۵ شهریور، هم‌زمان با چهارمین سالگرد آغاز انقلاب «زن، زندگی، آزادی»، برگ دیگری از تاریخ پرفرازونشیب مبارزات مردم کردستان ورق خورد؛ برگ تازه‌ای که بار دیگر درخشش اراده، همبستگی و مقاومت مردم را به نمایش گذاشت. فراخوان اعتصاب عمومی، که برای گرمی‌داشت یاد و خاطره انقلابی صادر شده بود که چهار سال پیش، به همت زنان و مردان آزادی‌خواه کردستان، از آرامستان سقز و در مراسم به خاک‌سپاری «ژینا» آغاز شد – همان ژینایی که نامش به نماد مقاومت و ایستادگی بدل گشت – این بار نیز با پاسخی قاطع و گسترده از سوی مردم روبه‌رو شد. پیام سیاسی این اعتصاب روشن و بی‌ابهام است: انقلاب «زن، زندگی، آزادی» پایان نیافته است. اراده مردم ستمدیده و محروم برای دستیابی به آزادی و پیروزی، امروز از همیشه استوارتر و نیرومندتر است.

اعتصاب عمومی امروز صدای مردمی است که اعلام می‌کنند حاضر نیستند سرنوشت خود را به فقر، محرومیت و زنجیرهای سرکوب بسپارند. مردمی که برای برخورداری از زندگی شایسته، آزادی و برابری ایستاده‌اند و مقاومت را همچنان ادامه خواهند داد.

اعتصاب عمومی سیاسی، در طول سال‌های گذشته به یکی از سنت‌های ریشه‌دار مبارزاتی در جامعه کردستان بدل شده است. امروز نیز توده‌های مردم، با اتحاد و همبستگی، توان و اراده جمعی خود را در قالب این شکل نیرومند از اعتراض سیاسی به نمایش گذاشتند.

این اعتصاب یک واقعیت مهم را بار دیگر آشکار کرد: مردم کردستان، با برخورداری از آگاهی سیاسی و با تکیه بر تجربه گران‌بهای چندین دهه مبارزه، می‌توانند از افتادن در دام جنگی کهنه‌پرستانه و ناعادلانه – جنگی بیگانه با

جمع‌بندی یک رویداد سیاسی؛ اعتصاب عمومی ۲۵ شهریور



تنها یک کنش نمادین نیست؛ بلکه اعتراض به شرایطی است که در آن اکثریت جامعه از ابتدایی‌ترین حقوق خود برای زندگی شایسته محروم‌اند.

جمهوری اسلامی در برابر این بحران فراگیر، نه برنامه‌ای برای بهبود معیشت مردم ارائه کرده و نه افقی برای کاهش سرکوب و گسترش آزادی‌های سیاسی گشوده است. پاسخ حکومت به اعتراض کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان، بازنشستگان و خانواده‌های دادخواه، همچنان امنیتی‌کردن فضا، بازداشت، پرونده‌سازی، تهدید و سرکوب بوده است. این واقعیت، بیش از هر زمان دیگری روشن می‌کند که فقر و استبداد دو مسئله جدا از هم نیستند.

نیرومند برای نمایش قدرت مردم تبدیل شود. هر مغازه بسته، هر کارگاه خاموش و هر شهر نیمه‌تعطیل، بخشی از بیانیه‌ای است که نویسنده‌گانش مردم‌اند. اهمیت اعتصاب ۲۵ شهریور، به‌ویژه با توجه به شرایط دشوار اقتصادی و امنیتی کنونی، دوچندان است. در سال‌های اخیر، گرانی افسارگسیخته، بیکاری، سقوط قدرت خرید، بحران مسکن، محرومیت از خدمات عمومی و گسترش فقر، زندگی بخش بزرگی از مردم را زیر فشار سنگین قرار داده است. در کردستان نیز، مانند بسیاری دیگر از مناطق ایران، این فشارها با تبعیض نهادینه شده، توسعه‌نیافتگی تحمیلی و محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی درهم‌آمیخته است. در چنین وضعی، اعتصاب

چهارشنبه ۲۵ شهریور، کردستان بار دیگر صحنه بروز اراده‌ای جمعی شد؛ اراده‌ای که با تعطیلی بازارها، خاموشی محل‌های کار، خلوتی خیابان‌ها و توقف آگاهانه زندگی روزمره، پیام خود را به روشنی بیان کرد. چهار سال پس از آن روزی که ژینا امینی، دختر جوان گرد از سقز، قربانی خشونت سازمان‌یافته دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی شد، نام او همچنان زنده و اثرگذار است. ژینا نامی است که به حافظه جمعی میلیون‌ها انسان گره خورده و به نماد ایستادگی در برابر تحقیر، تبعیض، اجبار و بی‌حقوقی بدل شده است. مراسم خاک‌سپاری او در گورستان آچی سقز، لحظه‌ای بود که سوگ فردی به خشم عمومی و خشم عمومی به جنبشی فراگیر تبدیل شد. شعار «ژن، ژینا، نازادی» از دل کردستان برخاست، به زبان مشترک مردم در سراسر ایران بدل شد و پژواک آن مرزهای جغرافیایی را نیز درنوردید.

جامعه کردستان نشان داد که انقلاب ژینا نه به یک دوره کوتاه از حضور خیابانی محدود شده و نه زیر فشار زندان، اعدام، تهدید و سرکوب فراموش شده است. شکل‌های مبارزه ممکن است تغییر کنند، اما خواست آزادی و نارضایتی از نظم موجود همچنان در اعماق جامعه جاری است. بازار بسته و خیابان خلوت، در چنین روزی، نشانه سکون و انفعال نیست؛ برعکس، بیان سیاسی آگاهانه مردمی است که تصمیم گرفته‌اند با زبان جمعی خود سخن بگویند.

اعتصاب عمومی در کردستان دارای پیشینه‌ای طولانی و پرمعناست. مردم این منطقه در بزنگاه‌های گوناگون تاریخی، بارها از این شیوه برای اعلام اعتراض، همبستگی با جان‌باختگان و مقاومت در برابر سیاست‌های سرکوبگرانه استفاده کرده‌اند. این تجربه نشان داده است که اعتصاب، هنگامی که بر اعتماد متقابل، همبستگی اجتماعی و تشخیص درست شرایط استوار باشد، می‌تواند به ابزاری



باید ایستاد، چگونه باید هزینه‌ها را کاهش داد و چگونه می‌توان اراده جمعی را به نیرویی مؤثر تبدیل کرد.

انقلاب «زن، زندگی، آزادی» در این چهار سال، تنها در شکل اعتراض‌های خیابانی باقی نمانده است. این انقلاب در زبان مردم، در هنر و ادبیات، در مناسبات خانوادگی، در جسارت زنان برای انتخاب شیوه زندگی، در مطالبه‌گری جوانان و در گسترش فرهنگ دادخواهی ادامه یافته است. جامعه ایران و کردستان پس از ژینا، جامعه پیش از ژینا نیست. دیوار ترس ترک برداشته، پرسش از مشروعیت قدرت فراگیرتر شده و نسل تازه‌ای از کنشگران اجتماعی پا به میدان گذاشته‌اند. اعتصاب عمومی ۲۵ شهریور، ادای احترام به ژینا و همه جان‌باختگان راه آزادی بود؛ اما بیش از آن، تجدید پیمان با آرمان‌هایی بود که آنان برایش ایستادند. این روز نشان داد که حافظه جمعی مردم زنده است، همبستگی اجتماعی هنوز توان آفرینش دارد و راه آزادی، هرچند دشوار و پرهزینه، همچنان گشوده است.

پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید



مدرسه‌شان، بیش از صد تن از آنان پرپر شدند. این فاجعه نشان داد که در جنگ میان حکومت‌ها، نخستین قربانیان، کودکان و مردم بی‌دفاع‌اند. آنان که با هزینه سفره مردم موشک انبار می‌کنند و آنان که از هزاران کیلومتر دورتر بر شهرها آتش می‌بارند، هر دو در یک چیز مشترک‌اند: بی‌ارزش‌شمردن جان انسان‌های عادی. مدرسه‌ای که باید پناهگاه امن کودکی باشد، به گور دسته‌جمعی دانش‌آموزان تبدیل شد. یاد این کودکان، همراه با یاد جان‌باختگان خیابان‌ها، فراموش نخواهد شد و مسئولیت آن نیز مشمول زمان نمی‌شود.

برای دانش‌آموزان، قدم‌نهادن به کلاسی بالاتر و دیدن دوستان و هم‌بازی‌هایشان، شور و شادی می‌آفریند. اما برای معلمان، آغاز سال تحصیلی، آغاز سالی پررنج دیگر است؛ سالی برای دست‌وپنجه نرم‌کردن با مشکلاتی که امسال و هر سال گریبانشان را می‌گیرد.

پایین‌بودن حقوق معلمان در برابر تورم و گرانی روزافزون، زندگی توده معلمان را زیر خط فقر قرار داده است. بسیاری از آنان برای تأمین معیشت خانواده، ناچارند پس از پایان کار در مدرسه، به شغل دوم روی آورند. ساعت‌های طاقت‌فرسای کار، نه‌تنها مجالی برای بهره‌مندی از کانون خانواده برایشان نمی‌گذارد، بلکه مستقیماً کیفیت تدریس را نیز پایین می‌آورد.

نظام ناهماهنگ پرداخت حقوق، معلمان را در مقایسه با سایر حقوق‌بگیران دولتی عملاً به شهروندان درجه دو بدل کرده است. شغل آموزگاری نه‌تنها پاس داشته نمی‌شود، بلکه مورد تبعیض و تحقیر نیز قرار می‌گیرد. هزاران معلم حق‌التدریس، با قراردادهای موقت و پایین‌ترین دستمزدها، سال‌ها در دورافتاده‌ترین نقاط کشور مشغول به کارند؛ بی‌آن‌که حتی از دفترچه بیمه درمانی برخوردار باشند.



است، جامعه ناتوان است و هیچ راهی جز تسلیم وجود ندارد. اما اعتصاب موفق، این روایت را به چالش می‌کشد. هنگامی که هزاران کسبه، کارگر، شهروند و خانواده، هم‌زمان و با تصمیمی مشترک در یک کنش مدنی مشارکت می‌کنند، نشان می‌دهند که جامعه هنوز توان سازمان‌یابی و اعمال اراده خویش را دارد.

در چنین شرایطی، انتخاب اعتصاب عمومی به‌عنوان شیوه اعتراض بویژه در این مقطع، انتخابی آگاهانه و سیاسی است. این انتخاب نشان می‌دهد که راه پیشروی مردم از مسیر اتکا به نیروی خود، همبستگی اجتماعی، سازمان‌یابی از پایین و پیوند مطالبات گوناگون می‌گذرد. این درسی است که مردم انقلابی کردستان از مبارزات چند دهه خود و همچنین تجربه کشورهای منطقه که در بین چندین نیروی ارتجاعی درونی و خارجی گیر افتاده‌اند، گرفته‌اند. از اینرو معنای سیاسی این اعتصاب در چنین مقطعی بسیار عمیق و درس آموز است. تجربه اعتصاب‌های پیشین در کردستان و نیز رخدادهای ماه‌های گذشته، نشان داده است که جامعه توان تشخیص موقعیت و انتخاب شکل مناسب مبارزه را دارد؛ می‌داند کجا

حکومتی که حق تشکل، اعتراض و بیان آزاد را از مردم می‌گیرد، هم‌زمان راه دفاع سازمان‌یافته آنان از نان، کار، مسکن و رفاه را نیز می‌بندد.

از این رو، اعتصاب عمومی ۲۵ شهریور را باید پیوندی میان دادخواهی و مطالبات زندگی روزمره دانست. این حرکت یادآور آن است که «زندگی» در شعار «زن، زندگی، آزادی» صرفاً به معنای زنده‌ماندن نیست؛ زندگی یعنی برخورداری از امنیت، کار، نان، آموزش، درمان، مسکن، محیط زیست سالم و حق انتخاب. آزادی نیز فقط واژه‌ای سیاسی نیست؛ شرط لازم برای دستیابی مردم به همین حقوق پایه‌ای است. جامعه‌ای که در آن زنان از حق انتخاب پوشش محروم‌اند، کارگران از حق تشکل مستقل، ملیت‌های تحت ستم از حقوق برابر، و شهروندان از حق اعتراض و نقد قدرت، نمی‌تواند به زندگی شایسته دست یابد.

این اعتصاب همچنین پاسخی بود به کوشش‌هایی که در ماه‌های گذشته برای گسترش ترس، ناامیدی و پراکندگی در جامعه صورت گرفته است. دستگاه سرکوب همواره می‌کوشد مردم را به این باور برساند که اعتراض بی‌فایده

روز چهارشنبه اول مهرماه، سال تحصیلی جدید در ایران رسماً آغاز می‌شود. در این روزها بیش از ۱۶ میلیون دانش‌آموز کودک و نوجوان، بیش از ۴ میلیون دانشجو، نزدیک به ۲ میلیون معلم و هزاران استاد دانشگاه، بار دیگر راه کلاس‌های درس را در پیش می‌گیرند. زنگ مدرسه برای میلیون‌ها خانواده نشانه آغاز فصلی از تلاش، امید و رؤیا برای آینده فرزندان‌شان است.

اما در کنار این تصویر، واقعیتی تلخ و انکارناپذیر وجود دارد: آمارها نشان می‌دهد بیش از ۳ میلیون دانش‌آموز واجد شرایط تحصیل، به دلیل فقر خانواده‌ها از رفتن به مدرسه بازمانده‌اند. این رقم بیان زندگی میلیون‌ها کودکی است که در سنی که باید قلم به دست بگیرند، ناچار به کار در کارگاه‌ها، خیابان‌ها، مزارع و چهارراه‌ها شده‌اند تا سهمی در تأمین نان خانواده داشته باشند.

محروم‌ماندن میلیون‌ها کودک و نوجوان از حق آموزش، هر وجدان بیداری را می‌آزارد. کودکان کار و خیابان، بخشی از جمعیت واجد شرایط تحصیل کشور را تشکیل می‌دهند؛ کودکانی که فقر، بیکاری والدین، هزینه‌های پنهان و آشکار تحصیل و نبود حمایت اجتماعی، آنان را از کلاس درس به بازار کار پرتاب کرده است. آموزش برای این کودکان نه حقی تضمین‌شده، بلکه کالایی است که توان خرید آن را ندارند.

به شمار این کودکان، باید کودکان مهاجر افغانستانی را نیز افزود؛ کودکانی که به دلیل نداشتن مدارک اقامتی، موانع اداری و سیاست‌های تبعیض‌آمیز، از دسترسی به آموزش رسمی محروم می‌شوند. کودکی که در ایران زندگی می‌کند، فارغ از زادگاه و تابعیت والدینش، حق دارد بیاموزد.

نظام آموزشی ایران در چهار دهه گذشته به عرصه‌ای برای تزریق ایدئولوژی مذهبی تبدیل شده است. کتاب‌های درسی، برنامه‌های تربیتی و فضای مدارس، بیش از آن‌که در خدمت پرورش اندیشه انتقادی و دانش علمی باشند، در خدمت تلقین باورهای رسمی و تربیت شهروند مطیع بوده‌اند. این سیستم، از پیشرفت‌های علمی و روش‌های نوین آموزشی که در سطح جهان به کار گرفته می‌شوند، به‌شدت فاصله گرفته است.

با این همه، پروژه‌های ایدئولوژیک رژیم در آموزش و پرورش شکست خورده‌اند. نماد برجسته این شکست، روی‌گردانی گسترده جوانان از مذهب رسمی و تحولی است که در ابعاد اجتماعی رخ داده است. نسلی که در همین مدارس پرورش یافته، در خیزش «زن، زندگی، آزادی» به یکی از نیروهای اصلی اعتراض تبدیل شد، ارزش‌های تحمیلی را به چالش کشید و با زبان و شیوه خود، خواست آزادی و برابری را بیان کرد.

در حالی که هر سال مبالغ نجومی و بی‌حساب‌و‌کتاب صرف گسترش سلاح‌های جنگی، پروژه‌های ماجراجویانه نظامی در منطقه و تقویت دستگاه سرکوب اعتراضات مردم می‌شود، آموزش و پرورش از نظر بودجه در وضعیتی فلاکت‌بار قرار دارد. اولویت‌های حاکمیت روشن است: موشک بر معلم، پادگان بر مدرسه و سرکوب بر آموزش ترجیح داده می‌شود.

بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب «زن، زندگی، آزادی»



با استقرار نیروهای سرکوب، مسدود کردن راه‌های منتهی به آرامستان‌ها و جلوگیری از برگزاری مراسم‌های یادبود، هراس خود را از حافظه جمعی مردم آشکار کرده است.

خانواده‌های دادخواه و مادران داغدار، با پایداری و شجاعت خود، حافظه این جنبش را زنده نگه داشته‌اند. مراسم‌های بزرگداشت جان‌باختگان به بخشی از فرهنگ مقاومت و اعتراض تبدیل شده‌اند؛ مراسم‌هایی که مردم را گرد هم می‌آورند، دروغ‌های حکومتی را به چالش می‌کشند و بر خواست دادخواهی، آزادی زندانیان سیاسی و پایان دادن به مصونیت آمران و عاملان سرکوب تأکید می‌کنند. جمهوری اسلامی نتوانسته و نخواهد توانست با تهدید و سرکوب، صدای دادخواهی را خاموش کند.

انقلاب ژینا دستاوردهایی ماندگار بر جای گذاشته است. این جنبش آگاهی عمومی نسبت به حقوق زنان و برابری جنسیتی را گسترش داد، بسیاری از تابوهای ریشه‌دار را در خانواده و جامعه شکست و زنان را نه در جایگاه قربانی، بلکه به‌عنوان پیشگامان تغییر اجتماعی به جهان معرفی کرد. مقاومت زنان، حجاب اجباری را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پایه‌های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی با بحرانی عمیق روبه‌رو کرد و نشان داد که هیچ قانون و ساختار سرکوبگرانه‌ای در برابر نافرمانی گسترده و آگاهانه جامعه مصون نیست.

این جنبش همچنین همبستگی میان مردم کردستان و دیگر مناطق ایران را تقویت کرد و سیاست‌های تفرقه‌افکنانه جمهوری اسلامی و جریان‌های شوونیست و ارتجاعی اپوزیسیون را به چالش کشید. شعارهایی که از سقز و سنندج برخاستند، در تهران، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان و سراسر ایران طنین‌انداز شدند. انقلاب ژینا نشان داد که مبارزه برای رفع ستم ملی، برابری جنسیتی، آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی نه مطالباتی جدا از یکدیگر، بلکه اجزای یک مبارزه مشترک برای رهایی‌اند.

شعار «زن، زندگی، آزادی» توانست آزادی‌خواهی مدنی را با عدالت‌طلبی اجتماعی و طبقاتی پیوند دهد. معنای عمیق این شعار تنها آزادی پوشش نیست؛ حق برخورداری از یک زندگی انسانی، حق کار و معیشت، حق تشکل و اعتصاب، حق بیان و تجمع، حق تصمیم‌گیری بر بدن، برابری کامل زنان و مردان، رفع ستم ملی و پایان دادن به فقر، فساد و استثمار را نیز در بر می‌گیرد. انقلاب ژینا پیکار علیه آپارتاید جنسیتی را با مبارزه برای نان، آزادی و اداره شورایی جامعه گره زد.

تجربه چهار سال گذشته بار دیگر نشان داده است که جمهوری اسلامی، با وجود بحران‌های عمیق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و زیست‌محیطی، تنها بر اثر فرسودگی و ناتوانی خود کنار نخواهد رفت. سرنگونی انقلابی این رژیم و دستیابی به آزادی و برابری، به گسترش مبارزه‌ای آگاهانه، متشکل، توده‌ای و سراسری نیاز دارد. تداوم مبارزه و در همان حال، حفظ نیروهای جنبش و کاهش هزینه‌های انسانی، مستلزم برخورداری از خرد سیاسی، سازمان‌یابی پایدار و انعطاف در تاکتیک‌ها در چارچوب یک استراتژی روشن است.

چهار سال از روزی می‌گذرد که نام ژینا امینی به نماد مبارزه برای آزادی، برابری و رهایی از ستم بدل شد. روز ۲۳ شهریور ۱۴۰۱، ژینا، دختر جوان ۲۲ ساله اهل سقز، به‌دلیل آنچه مأموران گشت ارشاد «حجاب نامناسب» نامیدند، در تهران بازداشت شد و بر اثر ضرب‌وشتم جان باخت. روز ۲۵ شهریور، خبر جان‌باختن او موجی از خشم و اندوه را در سراسر ایران برانگیخت. یک روز بعد، ده‌ها هزار نفر از مردم کردستان در مراسم خاکسپاری ژینا در آرامستان آییچی سقز گرد آمدند و شعار تاریخی «ژن، ژیان، ژزادی» را سر دادند؛ شعاری که به‌سرعت از کردستان به سراسر ایران و از ایران به جهان راه یافت.

قتل حکومتی ژینا جرقه خیزشی را زد که زمینه‌های آن طی دهه‌ها مقاومت زنان، کارگران، جوانان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، مردم ستمدیده کردستان و دیگر ملیت‌های تحت ستم شکل گرفته بود. انقلاب ژینا رویدادی ناگهانی و جدا از مبارزات پیشین نبود؛ فوران خشم انباشته جامعه‌ای بود که نزدیک به نیم قرن سرکوب سیاسی، آپارتاید جنسیتی، استثمار طبقاتی، فقر، تبعیض و تحقیر را تجربه کرده است.

خیزش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» چهره سیاسی و اجتماعی ایران را دگرگون کرد. این خیزش، مبارزه علیه کنترل بدن و زندگی زنان را از محدوده اعتراض به حجاب اجباری فراتر برد و آن را با پیکار برای آزادی‌های سیاسی، برابری اجتماعی، رفاه، امنیت اقتصادی و رهایی از هرگونه ستم و تبعیض پیوند زد. در کردستان، خاستگاه این خیزش، جنبش به‌سرعت ابعادی توده‌ای یافت و اعتصاب عمومی، تجمع خیابانی و همبستگی اجتماعی به سلاح‌های مؤثر مردم در برابر دستگاه سرکوب تبدیل شدند.

برای ماه‌ها، خیابان‌های بیش از ۱۵۰ شهر ایران صحنه رویارویی زنان و مردان جوان و آزادی‌خواه با نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی بود. رژیم اسلامی در برابر جنبشی که بنیادهای ایدئولوژیک و سیاسی آن را به چالش کشیده بود، با تمام توان به میدان آمد. صدها نفر جان باختند، هزاران تن بازداشت و زندانی شدند، شمار زیادی مجروح یا معلول شدند و حکومت برای ایجاد رعب، شماری از جوانان معترض را اعدام کرد. با این‌همه، مردم با مقاومتی کم‌نظیر نشان دادند که دوران اطاعت و سکوت پایان یافته است.

اگرچه حضور گسترده و پیوسته خیابانی پس از چند ماه فروکش کرد، اما انقلاب ژینا پایان نیافت. این جنبش با انعطاف در شیوه‌های مبارزه، در محیط‌های کار، دانشگاه‌ها، مدارس، محلات، زندان‌ها، عرصه هنر و فرهنگ، شبکه‌های همبستگی و در مقاومت روزمره زنان به حیات خود ادامه داد. نافرمانی گسترده زنان در برابر حجاب اجباری، ایستادگی خانواده‌های دادخواه، اعتراضات کارگری و بازنشستگان، مبارزات معلمان و دانشجویان و مقاومت زندانیان سیاسی، همگی جلوه‌هایی از تداوم همان جنبش‌اند.

جمهوری اسلامی طی این چهار سال کوشیده است با بازداشت، اخراج، احضار، تهدید، پرونده‌سازی، اعدام، فشار بر خانواده‌های جان‌باختگان و تشدید فضای امنیتی، آثار انقلاب ژینا را از میان ببرد. حکومت در آستانه هر سالگرد،

بخش وسیعی از آنان، ماه‌های تابستان را به کارگری و سخت‌ترین کارها می‌گذرانند و سال تحصیلی جدید را با تنی کوفته آغاز می‌کنند.

با همه این دشواری‌ها، آنچه مایه امید است، این واقعیت است که معلمان ایران تسلیم نشده‌اند. تجمعات سراسری، اعتصاب‌ها، بیانیه‌های تشکل‌های صنفی و حضور معلمان در کنار کارگران، بازنشستگان و خانواده‌های دادخواه، در سال‌های اخیر همواره بخشی از حرکت زنده جامعه بوده است.

"حزب کمونیست ایران آغاز سال تحصیلی جدید را به دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان، استادان و همه کارکنان مدارس و دانشگاه‌های ایران صمیمانه تبریک می‌گوید. یاد دانش‌آموزان و دانشجویان جان‌باخته در خیابان‌ها، کودکان مدرسه میناب و معلمان دربند را گرامی می‌داریم و خواستار آزادی فوری همه معلمان و دانشجویان زندانی هستیم."

در ایران آزاد فردا، با جدایی دین از دولت و جدایی آموزش و پرورش از مذهب، همه توانایی دانش‌آموزان به‌جای اندیشه‌های خرافی، به آموزش‌های علمی، تفکر انتقادی و مهارت‌های زندگی معطوف خواهد شد. در آن جامعه، هیچ کودکی به سبب فقر، تابعیت، زبان، جنسیت یا محل زندگی از تحصیل باز نخواهد ماند. آموزش رایگان و همگانی، حق تضمین‌شده هر کودک خواهد بود و مدارس در روستا و شهر از امکانات پیشرفته عصر برخوردار خواهند شد. کودکان به زبان مادری خود خواهند آموخت و معلمان از منزلت اجتماعی، معیشت شایسته و امنیت شغلی برخوردار خواهند بود.

در چنین شرایطی، استعدادها شکوفا می‌شوند و سرمایه عظیم انسانی این کشور، به‌جای هدررفتن در چرخه فقر، جنگ و سرکوب، در خدمت توسعه، آزادی و تعالی جامعه به کار می‌افتد.

حزب کمونیست ایران آغاز سال تحصیلی جدید را به دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان، استادان و همه کارکنان مدارس و دانشگاه‌های ایران صمیمانه تبریک می‌گوید. یاد دانش‌آموزان و دانشجویان جان‌باخته در خیابان‌ها، کودکان مدرسه میناب و معلمان دربند را گرامی می‌داریم و خواستار آزادی فوری همه معلمان و دانشجویان زندانی هستیم.

با این امید که در سال تحصیلی جدید، مکان‌های آموزشی ایران در سراسر کشور، همچنان پیشتاز اعتراضات و مبارزات حق‌طلبانه مردم باشند؛ مدرسه و دانشگاه، سنگر آگاهی، همبستگی و آزادی‌خواهی بماند و نسل نو، پرچمدار ساختن جامعه‌ای آزاد، برابر و انسانی باشد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲۶ شهریور ۱۴۰۵

* * *



چگونه در فضای سرکوب، روح مقاومت و سرزندگی جامعه را حفظ کنیم؟



فردی که اعتراض نمی‌کند ممکن است تصور کند از اخراج، بازداشت، تهدید یا فشار در امان خواهد بود. اما این امنیت، در بسیاری موارد موقتی و شکننده است.

وقتی بی‌عدالتی با مقاومت روبه‌رو نشود، معمولاً متوقف نمی‌شود؛ گسترش پیدا می‌کند. دستمزدی که امروز پایین نگه داشته می‌شود، فردا ممکن است کمتر شود. حق تشکلیابی که امروز محدود می‌شود، فردا ممکن است به جرم‌انگاری هر نوع همبستگی بینجامد. تبعیضی که امروز علیه یک گروه اعمال می‌شود، فردا دامنه‌اش به گروه‌های دیگر نیز می‌رسد. به بیان ساده، قدرتی که هیچ مانعی در برابر خود نمی‌بیند، به ندرت دواطلبانه حد می‌شناسد. از همین رو، هزینه مقاومت را نباید فقط با هزینه فوری آن سنجید. باید پرسید:

اگر امروز هیچ دفاعی از حق صورت نگیرد، پنج سال بعد چه چیزهایی از دست خواهد رفت؟

اگر کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان، بازنشستگان یا مردم تحت ستم ملی جدا از هم بمانند، چه کسی از حقوق هر یک دفاع خواهد کرد؟

اگر دروغ رسمی بی‌پاسخ بماند، چه بر سر حقیقت، حافظه جمعی و امکان گفت‌وگوی آزاد می‌آید؟

پس مقصود از این جمله که «هزینه مقاومت کمتر از هزینه تسلیم است»، این نیست که مقاومت همیشه آسان یا بی‌خطر است. چنین ادعایی واقعی نیست. مقصود این است که انفعال جمعی در بلندمدت، هم حق را فرسوده می‌کند و هم توان دفاع از حق را.

۲. مبارزه برای محرومان: انتخاب نیست، ضرورت است
برای کسانی که از امنیت اقتصادی، روابط قدرتمند یا امکان مهاجرت برخوردارند، سیاست شاید موضوعی دور یا انتخابی باشد. اما برای خانواده‌ای که اجاره خانه، درمان، آموزش فرزند، دستمزد معوق یا آب آشامیدنی مسئله روزانه اوست، سیاست در متن زندگی جریان دارد.

کارگری را در نظر بگیریم که دستمزدش با تورم افزایش نمی‌یابد؛ معلمی که درآمدش پاسخ‌گوی هزینه‌های اولیه نیست؛ بازنشسته‌ای که توان خرید دارو را از دست می‌دهد؛

در شرایطی که جامعه زیر فشار هم‌زمان سرکوب سیاسی، بحران اقتصادی، تهدید جنگ، تحریم، فساد و فرسودگی روانی قرار دارد، ناامیدی به یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت تبدیل می‌شود. حکومت سرکوبگر تنها با زندان، سانسور و خشونت حکومت نمی‌کند؛ با القای این تصور نیز حکومت می‌کند که «هیچ کاری فایده ندارد»، «مردم تنها هستند» و «هر اعتراض فقط قربانی می‌گیرد»

ممکن است جنگ خارجی، با همه خسارت‌های انسانی و اقتصادی‌اش، یک نظام اقتدارگرا را سرنگون نکند. ممکن است حضور گسترده مردم در خیابان‌ها نیز، اگر فاقد سازمان‌یافتگی، پیوندهای اجتماعی پایدار، هدف‌های مرحله‌ای و شبکه‌های اعتماد باشد، با سرکوب خونین متوقف شود. اما از این واقعیت نباید نتیجه گرفت که جامعه شکست خورده یا مقاومت بیهوده است.

برعکس، درس مهم این تجربه‌ها آن است که تغییر سیاسی صرفاً محصول یک انفجار ناگهانی نیست. تغییر، پیش از آن‌که در خیابان دیده شود، در محل کار، خانواده، محله، مدرسه، دانشگاه، انجمن حرفه‌ای، گروه‌های همیاری و فرهنگ روزمره ساخته می‌شود. جامعه‌ای که این پیوندها را حفظ کند، حتی پس از سرکوب نیز شکست‌ناپذیر می‌ماند.

این مقاله بر دو اصل استوار است:

۱. در افق بلندمدت، هزینه مقاومت سازمان‌یافته و جمعی، غالباً کمتر از هزینه تسلیم و انفعال است.
۲. برای مردم محروم و استثمارشده، دفاع از حق و کرامت انتخابی تجملی نیست؛ ضرورتی برای حفظ همان حداقل‌هایی است که دارند.

اما مقاومت به معنای بی‌محابا خود را در معرض خطر گذاشتن نیست. مقاومت مؤثر یعنی تبدیل خشم پراکنده به توان جمعی، کاهش دادن احساس تنهایی، حفظ امید واقع‌بینانه و بالا بردن هزینه بی‌عدالتی برای صاحبان قدرت، بدون آن‌که جامعه بیهوده فرسوده شود.

۱. چرا تسلیم، راه کم‌هزینه‌تری نیست؟
در نگاه نخست، سکوت و کنارکشیدن امن‌تر به نظر می‌رسد.

➔ در این مسیر، طبقه کارگر و مردم زحمتکش نقشی تعیین‌کننده دارند. قدرت واقعی جامعه تنها در خیابان متجلی نمی‌شود؛ این قدرت در کارخانه‌ها، مراکز تولید و خدمات، مدارس، دانشگاه‌ها و محلات نیز حضور دارد. اعتصاب عمومی و سراسری، به‌ویژه هنگامی که با اعتراضات توده‌ای و سازمان‌یابی محلی همراه شود، می‌تواند ماشین سرکوب را زمین‌گیر و حاکمیت را از پایه‌های اقتصادی و اجتماعی خود محروم کند. تجربه اعتصاب‌های عمومی در کردستان نشان داده است که اراده متحد و سازمان‌یافته مردم قادر است رژیم را به عقب‌نشینی وادارد.

یکی از ضرورت‌های اساسی مرحله کنونی، تقویت همبستگی میان جنبش زنان، جنبش کارگری، مبارزات دانشجویان و معلمان، اعتراضات بازنشستگان، جنبش دادخواهی، جنبش‌های زیست‌محیطی و مبارزات مردم تحت ستم است. هیچ‌یک از این جنبش‌ها به‌تنهایی نمی‌تواند به همه اهداف خود دست یابد. پیروزی در گرو آن است که این مبارزات حول خواست‌های مشترک، سازمان‌یابی از پایین و افقی‌رهایی‌بخش و سوسیالیستی به یکدیگر پیوند بخورند.

همبستگی جهانی با مبارزات مردم ایران نیز از دستاوردهای مهم انقلاب ژینا بوده است. شعار «زن، زندگی، آزادی» مرزهای جغرافیایی و زبانی را درنوردید و به نمادی بین‌المللی برای مقابله با ستم و تبعیض بدل شد. در همان حال، باید در برابر تلاش دولت‌های سلطه‌گر و نیروهای ارتجاعی برای مصادره این جنبش ایستاد. مردم ایران برای جایگزین کردن یک شکل از استبداد، تبعیض و استثمار با شکلی دیگر مبارزه نمی‌کنند. آینده ایران باید به دست خود مردم و از مسیر مبارزه مستقل، متشکل و آگاهانه آنان ساخته شود.

چهار سال پس از آغاز انقلاب ژینا، جمهوری اسلامی همچنان بر سر کار است و بسیاری از خواست‌های این جنبش هنوز تحقق نیافته‌اند؛ اما جامعه ایران دیگر جامعه پیش از شهریور ۱۴۰۱ نیست. زنان، جوانان و مردم ستم‌دیده قدرت خود را شناخته‌اند. رژیم می‌تواند اعتراض‌ها را موقتاً سرکوب کند، اما قادر نیست زمینه‌های مادی و اجتماعی آن‌ها را از میان ببرد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران ضمن گرمی‌داشتن یاد ژینا امینی و همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری، بر آزادی بی‌قیدوشرط زندانیان سیاسی، لغو مجازات اعدام، پایان دادن به سرکوب زنان، به‌رسمیت شناختن آزادی تشکل، اعتصاب، تجمع و بیان و محاکمه علنی همه آمران و عاملان کشتار و سرکوب تأکید می‌کند.

ما از کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، خانواده‌های دادخواه و همه نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب می‌خواهیم چهارمین سالگرد انقلاب ژینا را با ابتکارهای متنوع، متحدانه و متناسب با شرایط هر شهر و محیط کار و زندگی گرمی بدارند؛ یاد جان‌باختگان را زنده نگه دارند، از خانواده‌های دادخواه و زندانیان سیاسی حمایت کنند و برای گسترش سازمان‌یابی، همبستگی و مبارزه مشترک بکوشند.

انقلاب «زن، زندگی، آزادی» یک واقعه پایان‌یافته نیست؛ آغاز فصل تازه‌ای در مبارزه مردم ایران برای رهایی است. بذرهایی که در شهریور ۱۴۰۱ کاشته شدند، در مقاومت روزمره زنان، در اعتصاب کارگران، در اعتراض دانشجویان، در پایداری خانواده‌های دادخواه و در آرزوی زندگی بهتر میلیون‌ها انسان زنده‌اند. این مبارزه تا برچیده شدن جمهوری اسلامی و تحقق جامعه‌ای آزاد، برابر، سوسیالیستی و عاری از هرگونه ستم و استثمار ادامه خواهد یافت.

گرمی باد یاد ژینا امینی و همه جان‌باختگان راه آزادی!

زنده باد همبستگی مبارزاتی مردم ایران!

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

شهریور ۱۴۰۵

JINA REVOLUTION



→
یا خانواده‌ای در منطقه‌ای محروم که با کمبود آب، آلودگی یا فقدان امکانات درمانی روبه‌روست. برای این افراد، سکوت الزاماً به معنای حفظ وضع موجود نیست؛ اغلب به معنای بدتر شدن وضع موجود است.

تجربه اعتراض‌های صنفی در ایران نشان داده است که حتی در دوره‌های فشار شدید، پیگیری جمعی مطالبات مشخص – مانند پرداخت دستمزدهای معوق، بیمه، ایمنی محیط کار، حق آموزش یا حقوق بازنشستگی – می‌تواند همبستگی ایجاد کند و گاه دستاوردهای محدود اما واقعی به همراه آورد. اعتراض‌های کارگران نیشکر هفت‌تپه، فولاد اهواز، معلمان و بازنشستگان، صرف‌نظر از فراز و فرودها و هزینه‌هایی که داشته‌اند، یک واقعیت را نشان می‌دهند: مسائل معیشتی هنگامی که به زبان جمعی بیان شوند، از رنج خصوصی به مطالبه عمومی تبدیل می‌شوند.

این همان نقطه‌ای است که ضرورت به نیروی تغییر بدل می‌شود. مردم نه از سر علاقه به خطر، بلکه برای دفاع از زندگی، کرامت و آینده فرزندانشان به هم می‌پیوندند.

۳. چرا خیزش‌های بزرگ به تنهایی کافی نیستند؟

خیزش‌های خیابانی می‌توانند ترس عمومی را بشکنند، واقعیت نارضایتی را آشکار کنند و شکاف میان جامعه و حکومت را نمایان سازند. این‌ها دستاوردهای کوچکی نیستند. اما حضور عظیم مردم در خیابان، اگر پشتوانه سازمانی نداشته باشد، در برابر دستگاهی که ابزار خشونت، بازداشت، تبلیغات و کنترل اداری را در اختیار دارد، آسیب‌پذیر می‌شود.

قدرت سرکوب معمولاً از چند عامل تغذیه می‌کند: پراکندگی مردم و نبود ارتباط میان گروه‌های اجتماعی؛ نبود اعتماد و تجربه همکاری پایدار؛ جدا ماندن مطالبات صنفی از مطالبات سیاسی؛ فرسودگی روانی پس از سرکوب؛ رقابت، بدبینی و تفرقه میان نیروهای مخالف؛ وابستگی کامل زندگی روزمره به ساختارهای دولتی یا شبه‌دولتی.

بنابراین، مسئله فقط این نیست که «چه زمانی مردم به خیابان می‌آیند». پرسش مهم‌تر این است که پیش و پس از آن چه شبکه‌هایی وجود دارند: چه کسانی از خانواده‌های آسیب‌دیده حمایت می‌کنند؟ چه کسانی اخبار درست را ثبت و منتقل می‌کنند؟ چه گروه‌هایی میان کارگران، دانشجویان، معلمان و محله‌ها پل می‌زنند؟ چه نهادهای کوچکی می‌توانند اعتماد، آموزش و همیاری را زنده نگاه دارند؟ جنبش‌های پایدار معمولاً پیش از لحظه اوج، سال‌ها در قالب روابط کوچک اجتماعی ساخته می‌شوند.

۴. از انزوای فردی به پیوندهای کوچک و پایدار

در نظام سرکوبگر، یکی از مهم‌ترین وظایف جامعه شکستن انزواست. حکومت می‌کوشد هر فرد را قانع کند که تنهاست، همسایه‌اش قابل اعتماد نیست و هیچ‌کس حاضر نیست هزینه بدهد. پاسخ به این وضعیت، نه الزاماً تشکیلات بزرگ و آشکار، بلکه ایجاد پیوندهای کوچک، قابل اعتماد و مسئولانه است. این پیوندها می‌توانند در قالب‌های عادی اجتماعی شکل بگیرند:

گروه‌های همیاری میان همکاران؛ شبکه‌های پشتیبانی از خانواده‌های نیازمند؛ جمع‌های کتاب‌خوانی، آموزشی یا فرهنگی؛ انجمن‌های حرفه‌ای و صنفی؛ ارتباط میان والدین در مدرسه‌ها؛ همکاری محلی برای حل مسئله‌های مشترک مانند آب، محیط زیست، درمان یا آموزش. اهمیت این جمع‌ها فقط در فعالیت سیاسی مستقیم نیست. آنها اعتماد می‌سازند؛ و بدون اعتماد، هیچ حرکت جمعی پایداری ممکن نیست.

تجربه «همبستگی» در لهستان دهه ۱۹۸۰ نمونه‌ای آموزنده است. این جنبش ابتدا از مطالبات کارگری در کارخانه کشتی‌سازی گدانسک آغاز شد، اما به تدریج با پیوند میان کارگران، روشنفکران، و شبکه‌های محلی، به یک نیروی اجتماعی بزرگ تبدیل شد. قدرت آن فقط در اعتصاب نبود؛ در شبکه‌ای بود که می‌توانست اطلاعات، کمک مالی، آموزش و امید را میان مردم توزیع کند.

درس این تجربه روشن است: جامعه پیش از آن‌که بتواند ساختار قدرت را تغییر دهد، باید توان همکاری با خود را به دست آورد.

۵. مقاومت را از زندگی روزمره آغاز کنیم

مقاومت فقط در لحظه‌های پرهیجان و در شکل اعتراض خیابانی تعریف نمی‌شود. مقاومت پایدار از زندگی روزمره آغاز می‌شود: از دفاع از حقیقت، کمک به دیگری، رد کردن تحقیر، ثبت تجربه‌ها و حفظ شأن انسانی.

فقر و ناامنی اقتصادی، افراد را از مشارکت اجتماعی دور

می‌کند. کسی که نگران هزینه دارو یا اجاره خانه است، طبیعی است که توان کمتری برای فعالیت عمومی داشته باشد. از این رو، صندوق‌های همیاری محلی، کمک به خانواده‌های آسیب‌دیده، پشتیبانی از کارگران اخراج‌شده و شبکه‌های حمایت از زندانیان یا قربانیان سرکوب، صرفاً کار خیرخواهانه نیست؛ بخشی از توانمندسازی جامعه است.

نمونه‌های فراوانی در ایران نشان داده‌اند که در بحران‌های طبیعی، اقتصادی یا اجتماعی، مردم از طریق شبکه‌های محلی و داوطلبانه بسیار سریع‌تر از ساختارهای رسمی عمل کرده‌اند. همین توان همیاری، اگر پایدار و فراگیر شود، سرمایه اجتماعی جامعه را افزایش می‌دهد.

حکومت‌های اقتدارگرا تلاش می‌کنند روایت رسمی خود را جایگزین تجربه واقعی مردم کنند. به همین دلیل، ثبت دقیق تجربه‌ها اهمیت دارد: روایت کارگر از محیط ناامن کار، روایت مادر از هزینه درمان، روایت دانشجو از محدودیت آموزشی، یا روایت یک شهروند از تبعیض و فساد.

این ثبت می‌تواند در قالب نوشته، گفت‌وگو، هنر، خاطره، پژوهش محلی یا گزارش‌های حرفه‌ای باشد. هدف آن تحریک یا اغراق نیست؛ هدف، جلوگیری از فراموشی است. جامعه‌ای که حافظه خود را از دست بدهد، هر بار ناچار است از صفر آغاز کند.

سرکوب فقط با ممنوعیت عمل نمی‌کند؛ با تحریف مفاهیم نیز عمل می‌کند. وقتی واژه‌هایی مانند «امنیت»، «وحدت»، «قانون» یا «منافع ملی» تنها به سود صاحبان قدرت تعریف شوند، جامعه توان زبان‌ورزی خود را از دست می‌دهد.

آموزش مستقل و گفت‌وگوی نقادانه، حتی در مقیاس محدود، اهمیت زیادی دارد: خواندن تاریخ، شناخت حقوق شهروندی و کار، آموزش سواد رسانه‌ای، گفت‌وگو درباره تجربه‌های جهانی و تمرین شنیدن نظر مخالف. این فعالیت‌ها جامعه را برای تصمیم‌گیری سنجیده‌تر آماده می‌کنند.

"مقاومت مسئولانه به معنای بی‌هراس بودن نیست؛ به معنای عمل کردن با وجود ترس و با آگاهی از مسئولیت نسبت به جان و آینده دیگران است. مردم محروم و استثمارشده برای آن مبارزه می‌کنند که زندگی‌شان هر روز کوچک‌تر، ناامن‌تر و تحقیرشده‌تر نشود."

۶. مطالبه مشخص، اتحاد گسترده

یکی از خطاهای رایج آن است که تصور شود فقط خواسته‌های بسیار بزرگ و کلی ارزش پیگیری دارند. در حالی که مطالبه‌های مشخص، قابل فهم و قابل سنجش، می‌توانند مردم متنوعی را کنار هم قرار دهند.

برای نمونه: پرداخت دستمزد معوق؛ ایمنی در محیط کار؛ حق برخورداری از آموزش و درمان؛ مقابله با تخریب محیط زیست؛ شفافیت در بودجه‌های محلی؛ مقابله با تبعیض جنسیتی، ملی، مذهبی یا طبقاتی؛ حمایت از حق تشکل‌های صنفی مستقل.

چنین مطالباتی لزوماً جایگزین خواست آزادی و تغییر سیاسی نیستند؛ بلکه پایه اجتماعی آن را گسترش می‌دهند. مردم در جریان دفاع از یک حق مشخص، همکاری، مذاکره، اعتماد و توان جمعی را یاد می‌گیرند.

جنبش حقوق مدنی آمریکا نمونه‌ای مهم است. مبارزه با تبعیض نژادی تنها بر شعارهای کلی تکیه نداشت؛ بر موضوعات ملموسی مانند حق رأی، حق استفاده برابر از خدمات عمومی و پایان جداسازی نژادی نیز متمرکز بود. همین پیوند میان آرمان بزرگ و مطالبه مشخص، توان بسیج اجتماعی آن را افزایش داد.

۷. مقاومت مدنی باید مسئولانه و کم‌هزینه باشد

مقاومت مدنی مؤثر با خشونت، انتقام‌جویی یا به خطر انداختن جان دیگران یکی نیست. تجربه جهانی نشان می‌دهد که کنش‌های جمعی مسالمت‌آمیز، زمانی که بر مشارکت گسترده، انضباط، هدف روشن و مراقبت از مردم تکیه دارند، می‌توانند مشروعیت قدرت سرکوبگر را فرسوده کنند. اشکال

۹ مهر ۱۴۰۵ - ۰۱ اکتبر ۲۰۲۶

مقاومت مدنی می‌تواند متنوع باشد: دفاع جمعی و قانونی از حقوق صنفی؛ اعتراض‌های مسالمت‌آمیز و مطالبات روشن؛ تحصن یا اعتصاب در چارچوب تصمیم‌گیری جمعی و مسئولانه؛ تحریم اجتماعی یا اقتصادی رفتارها و نهادهای فاسد، در حدی که به مردم عادی آسیب نزنдохودداری از عادی‌سازی دروغ و تحقیر؛ همبستگی با گروه‌هایی که هدف تبعیض یا سرکوب قرار گرفته‌اند.

اصل مهم این است که هر اقدام باید با سنجش واقع‌بینانه خطر همراه باشد. هیچ‌کس حق ندارد دیگران را به کاری دعوت کند که هزینه‌اش را خود آنان می‌پردازند. مسئولیت‌پذیری یعنی حفظ جان، کرامت و توان جامعه؛ نه تبدیل رنج مردم به ابزار تبلیغاتی.

۸. مقاومت فرهنگی

حکومت اقتدارگرا فقط می‌خواهد بدن‌ها را کنترل کند؛ می‌خواهد تخیل، زبان، شادی و آینده‌باوری مردم را نیز محدود سازد. از این رو، شعر، موسیقی، تئاتر، ادبیات، زبان‌های محلی، طنز و آیین‌های جمعی، نقش سیاسی و اجتماعی پیدا می‌کنند.

مقاومت فرهنگی یعنی جامعه اجازه ندهد که تنها زبان رسمی قدرت، زبان ممکن باشد. یعنی مردم همچنان بتوانند عشق، سوگ، اعتراض، امید و هویت خود را بیان کنند.

در بسیاری از جوامع، از آمریکای لاتین تا اروپای شرقی، هنر در دوره‌های دیکتاتوری حافظه مردم را حفظ کرده است. در ایران نیز شعر، موسیقی، سینما، داستان و هنرهای محلی بارها به زبان غیررسمی تجربه‌های اجتماعی تبدیل شده‌اند. این حوزه‌ها شاید به تنهایی تغییر سیاسی ایجاد نکنند، اما بدون آنها جامعه نیروی معنوی لازم برای ادامه راه را از دست می‌دهد.

۹. چگونه با خستگی و ناامیدی مقابله کنیم؟

مقاومت طولانی‌مدت فرساینده است. هر جامعه‌ای پس از شکست، سرکوب یا ناکامی، دوره‌ای از سوگ و خستگی را تجربه می‌کند. انکار این خستگی کمکی نمی‌کند. امید واقعی نه به معنای خوش‌بینی ساده‌لوحانه، بلکه به معنای دیدن امکان عمل در دل دشواری است.

برای حفظ روحیه جمعی، چند نکته ضروری است:

- پیروزی‌های کوچک را جدی بگیریم. پرداخت یک حق معوق، عقب‌نشینی از یک تصمیم ناعادلانه، آزادی یک زندانی، حفظ یک انجمن یا ایجاد یک صندوق همیاری، همه دستاوردند.
- از قهرمان‌سازی افراطی پرهیز کنیم. جنبش پایدار بر دوش انسان‌های عادی است، نه فقط چهره‌های استثنایی.
- مراقبت از یکدیگر را بخشی از مبارزه بدانیم. سلامت روان، سوگواری، حمایت از خانواده‌ها و فرصت برای استراحت، نشانه ضعف نیست.
- اختلاف را به دشمنی تبدیل نکنیم. جامعه متکثر است. توافق بر سر همه چیز ممکن نیست؛ اما می‌توان بر سر حق زندگی، کرامت، آزادی و عدالت همکاری کرد.
- دستاوردها و تجربه‌ها را منتقل کنیم. هر نسل نباید همه خطاها و آموخته‌ها را از ابتدا تجربه کند.

در شرایط سرکوب، پرسش اصلی فقط این نیست که «چگونه حکومت تغییر می‌کند؟» پرسش پیشین و بنیادی‌تر این است که «چگونه جامعه زنده، همبسته و امیدوار می‌ماند؟». مقاومت یعنی ساختن توان ماندن.

اگر جامعه به انزوای کامل، بی‌اعتمادی، فراموشی و تسلیم روانی کشیده شود، حتی تغییرات ظاهری نیز پایدار نخواهند ماند. اما اگر مردم در محله‌ها، محیط‌های کار، مدرسه‌ها، خانواده‌ها و نهادهای کوچک، پیوند، حقیقت، همیاری و کرامت را حفظ کنند، توان تغییر نیز به تدریج ساخته می‌شود. مقاومت مسئولانه به معنای بی‌هراس بودن نیست؛ به معنای عمل کردن با وجود ترس و با آگاهی از مسئولیت نسبت به جان و آینده دیگران است. مردم محروم و استثمارشده برای آن مبارزه می‌کنند که زندگی‌شان هر روز کوچک‌تر، ناامن‌تر و تحقیرشده‌تر نشود.

سرزندگی جامعه از همین جا آغاز می‌شود: از این باور که هیچ‌کس تنها نیست، هیچ رنجی صرفاً خصوصی نیست، و هیچ قدرتی – هرقدر مجهز و خشن – نمی‌تواند برای همیشه بر مردمی حکومت کند که توان همبستگی، یادگیری و حفظ کرامت خود را از دست نداده‌اند.

دیدار ترامپ و شی جین‌پینگ و سرنوشت جنگ ایران و آمریکا



دیدار روز چهارشنبه دونالد ترامپ و شی جین‌پینگ در واشنگتن، برخلاف برخی برداشت‌های خوش‌بینانه، پایانی بر اختلافات میان آمریکا و چین نبود. این نشست، که در فضای نسبتاً دوستانه برگزار شد، بیشتر نشان‌دهنده ورود رقابت میان دو قدرت بزرگ جهان به مرحله‌ای تازه بود؛ مرحله‌ای که اختلافات تجاری، رقابت بر سر فناوری و هوش مصنوعی، تنش دیرینه بر سر تایوان، و اکنون جنگ ایران و آمریکا، در کنار هم محورهای اصلی چالش میان واشنگتن و پکن را تشکیل می‌دهند. ترامپ در جریان دیدار بار دیگر تسلیح تایوان را به تعویق انداخت و شی جین‌پینگ نیز از ترامپ خواست رقابت دو کشور را در چارچوبی محدود نگه دارند، نه در قالب نبردی که یکی باید بازندهٔ مطلق آن باشد.

گزارش‌های انتشاریافته نشان می‌دهند که هیچ دستاورد مشخصی درباره ایران از این نشست بیرون نیامد؛ و این در حالی است که جنگ ایران و آمریکا، که از ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ با حملات آمریکا و اسرائیل و کشته‌شدن علی خامنه‌ای آغاز شد، همچنان یکی از مهم‌ترین بحران‌های ژئوپلیتیک جهان است.

بسته‌شدن تنگه هرمز، اختلال گسترده در تجارت جهانی، فروپاشی آتش‌بس نخست با میانجیگری پاکستان، و محاصره دریایی ایران، تنها بخش کوچکی از پیامدهای این جنگ‌اند. توافق ۱۷ ژوئن میان ترامپ و مسعود پزشکیان نیز که قرار بود پایان جنگ را رقم بزند، تا اوت از هم پاشید.

واقعیت این است که سیاست خارجی ایران سال‌هاست بر پایه دوگانه‌ای ناسازگار بنا شده: لحن تهاجمی در تریبون‌های رسمی، و مذاکره پشت‌پرده برای سازش «آبرومندانه». این دوگانگی، نه یک تاکتیک هوشمندانه، بلکه نشانه سردرگمی ساختار تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی است؛ ساختاری که میان نهادهای موازی، فرماندهی‌های متعارض و منافع جناحی تقسیم شده و توان تولید یک سیاست خارجی پایدار را ندارد.

طرح هفت‌روزه عباس عراقچی برای پایان جنگ، شامل توقف درگیری‌ها، آزادسازی دارایی‌های مسدودشده، لغو تحریم نفت، برچیدن محاصره تنگه هرمز و آغاز مذاکرات هسته‌ای، در واقع تلاشی برای احیای تفاهم ژوئن است؛ تفاهمی که جمهوری اسلامی با اقدامات تحریک‌آمیز در تنگه هرمز آن را بی‌اعتبار کرد.

اکنون، تنها یک روز پس از نشست آمریکا و چین، وزیر خارجه ایران، عباس عراقچی، طرحی هفت‌روزه برای پایان جنگ ارائه کرده است: توقف درگیری در همه جبهه‌ها، از جمله غزه و لبنان، آزادسازی دارایی‌های مسدودشده ایران به ارزشی حداقل ۱۲ میلیارد دلار، لغو تحریم صادرات نفت، برچیدن محاصره تنگه هرمز و بازگشایی کامل آن در روز پایانی، و آغاز فوری مذاکرات هسته‌ای. این طرح در واقع تلاشی برای زنده‌کردن همان تفاهم ژوئن است. با این حال، مقامات آمریکا اعلام کرده‌اند که در پذیرش توافق «شتاب» نخواهند کرد. دو روز پیش از نشست واشنگتن، پزشکیان نیز در سخنانی صریح در سازمان ملل تأکید کرده بود که ایران زیر فشار نظامی یا تحریم تسلیم نخواهد شد و برنامه هسته‌ای خود را حفظ می‌کند؛ در حالی که هم‌زمان نشستی سه‌ساعته میان مقامات ایران و آمریکا در حاشیه سازمان ملل برگزار شد که ترامپ آن را ستود.

برای قربانیان جنگ و سرکوب، آزادی زندانیان سیاسی، برابری زنان، به‌رسمیت‌شناختن حقوق ملت‌های ایران، شکل‌گیری حکومتی پاسخگو و متکی بر اراده دموکراتیک مردم نیازهایی‌اند که صرفاً با توقف صرف جنگ برآورده نمی‌شوند.

پرسش اصلی این نیست که آمریکا از چین چه امتیازی گرفت یا چین از آمریکا چه امتیازی گرفت؛ پرسش اصلی این است که مردم ایران چگونه می‌توانند اجازه ندهند آینده‌شان به امتیازی در معامله قدرت‌های جهانی تبدیل شود. پاسخ این پرسش را باید در سازمان‌یابی اجتماعی، تشکل مستقل کارگران، مبارزه زنان برای آزادی، پیوند دانشگاه با جامعه، و مطالبه حقیقت و عدالت از سوی خانواده‌های دادخواه جست، نه در نشست‌های سران قدرت‌های بزرگ در واشنگتن یا پکن، و نه در وعده‌های حکومتی که سال‌هاست اعتماد عمومی را از دست داده است.

چین با جمهوری اسلامی رابطه اقتصادی گسترده‌ای دارد، بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران است و یکی از مهم‌ترین شرکای تجاری تهران به شمار می‌رود. جمهوری اسلامی سال‌ها کوشیده این رابطه را به‌عنوان پشتوانه سیاسی معرفی کند، اما چین هرگز چنین نقشی را نپذیرفته است. چین منافع خود را در دو سطح دنبال می‌کند: از یک سو خواهان پایان تنش و بازگشایی کامل تنگه هرمز است، چون امنیت انرژی برای اقتصاد چین حیاتی است؛ و از سوی دیگر نمی‌خواهد روابط اقتصادی‌اش با ایران قربانی فشار آمریکا شود. همین دوگانگی توضیح می‌دهد چرا چین در طول این جنگ، محاصره دریایی آمریکا را «غیرمسئولانه و خطرناک» خواند، در عین حال که در کنار پاکستان نقش میانجی هم ایفا کرده و طرح صلح پنج‌بندی خود را نیز پیش کشیده است. واقعیت این است که چین در قبال ایران، نه متحد سیاسی، بلکه بازیگری است که از منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک خودش دفاع می‌کند.

برای مردم ایران، پایان این جنگ یک ضرورت فوری است؛ اما این پایان نمی‌تواند نقطه توقف باشد. بازسازی زندگی مردم، احیای اقتصاد ویران‌شده، تحقق عدالت

آدرس سایت‌های حزبی:

سایت حزب کمونیست ایران
www.cpiran.net
سایت کومه‌له
www.komalah.org
سایت پیام
www.payaam.net
سایت یاد جانباختگان
www.yadihawrean.com

شماره تماس کمیته تشکیلات شهرهای

حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

شماره تماس کمیته خارج از کشور

حزب کمونیست ایران:
۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲

ایمیل دبیرخانه حزب کمونیست ایران:

cpi@cpiran.net

کمیته تکش کومه‌له:

۰۰۳۱۶۵۷۲۵۶۶۵۱
۰۰۴۶۷۰۷۹۶۷۴۳۲
۰۰۴۷۹۹۴۰۳۶۰۹
۰۰۴۷۴۶۵۸۳۱۵۱
۰۰۴۵۵۳۷۸۵۳۵۴

نماینده کومه‌له در خارج از کشور:

۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲

تلویزیون ماهواره‌ای کومه‌له و

حزب کمونیست ایران:

www.tvkomala.com

CPI

Komala

📡 ماهواره: **Yahsat 1A (52.5E)**

📡 فرکانس: **12149**

📡 **Symbol Rate: 27500**

📡 **FEC: Auto**

به یاد جانباختن سه ستاره درخشان جنبش کمونیستی در روزهای نیمه اول شهریور



نیمه اول شهریور یادآور روزهای خونباری در تاریخ جنبش کمونیستی ایران و جنبش انقلابی مردم کردستان است. در چنین روزهایی بود که کشتار دسته‌جمعی کمونیست‌ها در زندان‌های جمهوری اسلامی آغاز شد. کشتار زندانیان سیاسی که در مردادماه سال ۱۳۶۷ با اعدام‌های دسته‌جمعی اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق آغاز شده بود، در روزهای نیمه اول شهریورماه با کشتار زندانیان چپ و کمونیست دنبال شد. «کمیسون مرگ»، پس از آنکه گزارش مأموریت جنایتکارانه مردادماه خود در زندان‌ها را به خمینی دادند، از وی فتوای کشتار کمونیست‌ها را نیز گرفتند و به جان انسان‌های آزاده‌ای افتادند که قلب‌هایشان مالامال از عشق به آرمان والای رهایی انسان استثمارشده و ستمدیده بود. در روزهای تاریک نیمه اول شهریور بود که هزاران زندانی مبارز و مقاوم بر چوبه دار بوسه زدند، اما به آرمان‌های انسانی خود پشت نکردند و با پاسخ نه به پرسش‌های ارتجاعی، برتری اراده خود بر قدرت و زور دشمن را اثبات کردند.

در روزهای نیمه اول شهریور ۱۳۵۸ بود که خلخالی مرتجع و جانی تشنه به خون، به فرمان و فتوای خمینی که کینه عمیقی از مقاومت مردم کردستان در برابر ارتجاع اسلامی به دل گرفته بود، به جان انسان‌های انقلابی و وارسته کردستان افتاد و میدان‌های اعدام در شهرهای پاره، سنندج، مریوان، سقز، مهاباد، به خون عزیزانی رنگین شد که سر تعظیم در مقابل ارتجاع به قدرت رسیده فرود نیاورده بودند.

اما تا اینجا هنوز پایان یادآوری‌های تلخ و پایان شرح قهرمانی‌ها و ازخودگذشتگی‌ها نیست. روزهای چهارم، نهم و سیزدهم شهریور یادآور سه واقعه مهم در حیات سیاسی کومه‌له و حزب کمونیست ایران هستند. در این روزها جریان ما سه تن از رهبران برجسته خود، فواد مصطفی سلطانی، صدیق کمانگر و غلام کشاورز را از دست داد. نقش سیاسی آنها در کنار نزدیک به دو هزار و پانصد جان‌باخته صفوف جریان ما، زندگی‌نامه سیاسی آنها را به بخشی از تاریخ این جامعه تبدیل کرده است. بگذارید شرح کوتاه بخشی از زندگی این سه سرقافله کاروان جانباختگان را به یاد همه عزیزان جان‌باخته دیگر مرور کنیم:

شیانگاه چهارم شهریورماه سال ۱۳۶۸ رفیق بهمن جوادی، معروف به غلام کشاورز، از چهره‌های برجسته و سرشناس جنبش کمونیستی ایران، که برای دیدار بستگانش به قبرس رفته بود، در شهر لارناکا مورد سوءقصد مزدوران جمهوری اسلامی قرار گرفت و ساعتی بعد در بیمارستان جان باخت. سال ۱۳۶۸ سالی بسیار پرحادثه در جهان بود. خمینی جام زهر را سرکشیده و جنگ هشت‌ساله ایران و عراق پایان یافت، اعدام هزاران نفر از زندانیان سیاسی در جریان بود، عملیات نسل‌کشی مردم کرد در کردستان عراق موسوم به انفال که در آن ۱۸۰ هزار تن از انسان‌های بی‌دفاع در بیابان‌های جنوب عراق قتل‌عام شدند، آخرین مراحل خود را طی می‌کرد، ارتش اتحاد شوروی افغانستان را ترک کرد و دوره تاریک دیگری از حیات مردم زجرکشیده این کشور آغاز شد، دیوار برلین فرو ریخت و حکومت‌های طرفدار شوروی در اروپای شرقی آخرین نفس‌هایشان را می‌کشیدند. آری، در چنین اوضاع و احوالی بود که حزب ما غلام کشاورز، از رهبران برجسته خود، را از دست داد.

رفیق غلام کشاورز، نام اصلی بهمن جوادی، در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در خانواده‌ای فقیر در روستای نازک، یکی از روستاهای تابع شهرستان گچساران در استان کهگیلویه و بویراحمد، به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۵۲ محفلی تحت عنوان «اقدام انقلابی علیه وضعیت موجود» را تشکیل داد. در سال ۱۳۵۴ وارد دانشکده کشاورزی کرج شد. در اردیبهشت ۱۳۵۷ توسط ساواک به دلیل سازماندهی اعتصاب دانشجویان دستگیر شد. در پاییز ۱۳۵۷ در جریان آزادی زندانیان سیاسی از زندان آزاد گردید. وی در اوایل زمستان ۱۳۵۸ به سازمان اتحاد مبارزان کمونیست پیوست.

رفیق غلام کشاورز از پیشروان مبارزه کمونیستی در ایران بود. او با سال‌ها مبارزه انقلابی، با مقاومت در

سیاه‌چال‌های رژیم پهلوی و به قیمت فرسودگی روح و جان خویش، با فعالیت در میان کارگران، پیشاپیش صف مبارزه کمونیستی ایران گام برمی‌داشت. وی از چهره‌های شناخته‌شده مقاومت در زندان‌های رژیم شاه و یکی از بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایران بود که طی دوره فعالیت خود در حزب کمونیست مسئولیت‌های متعددی، از جمله عضویت در کمیته مرکزی، را بر عهده داشت.

رفیق غلام از سال‌های قبل از انقلاب بهمن ۵۷ به مبارزه سیاسی روی آورده بود، در دوران قیام بهمن و سپس علیه جمهوری اسلامی در همه مبارزات، پرشور و فعال حضور داشت. غلام کشاورز در تمام سیر پرتحول حیات سیاسی حزب کمونیست ایران، تا هنگام جان‌باختنش، از اندیشمندان و صاحب‌نظران برجسته این حزب بود.

او با به عهده داشتن رهبری ارگان‌های اصلی حزب، همچون عضویت در کمیته سازماندهی تشکیلات شهرهای ایران، کمیته خارج کشور حزب، سردبیری نشریه رسانه، کمیته رادیو صدای حزب کمونیست ایران و مسئولیت سازماندهی فدراسیون شوراهای پناهندگان ایرانی در خارج کشور و عضویت در کمیته مرکزی حزب، با توانایی و تجربه بسیار در عرصه‌های نظری، سیاسی و سازماندهی نقش برجسته و مهمی ایفا نمود. او در تمام حیات سیاسی خود مبارزی صمیمی و پیگیر علیه نظام پر از ستم و استثمار سرمایه‌داری و برای رهایی طبقه کارگر بود و در این راه نیز جان باخت.

نهم شهریورماه سال ۱۳۵۸ رفیق فواد مصطفی سلطانی، یکی از رهبران و بنیان‌گذاران کومه‌له، چهره شناخته‌شده و محبوب جنبش کمونیستی ایران، رهبر محبوب کارگران و زحمتکشان کردستان، به دنبال یک درگیری نابرابر با شمار زیادی از نیروهای جمهوری اسلامی در روستای «بسطام» در مسیر جاده سقز - مریوان، جان باخت.

رفیق فواد در سال ۱۳۲۷ در روستای آلمانیه از توابع مریوان دیده به جهان گشود. تحصیلات و دوران کودکی و نوجوانی خود را در شهر سنندج گذراند و تحصیلات عالی خود را

در تهران با درجه مهندسی برق به پایان رسانید. در سال ۱۳۴۸ همراه با جمعی از هم‌زمان خود سازمانی را بنا نهاد که بعدها کومه‌له نام گرفت. حضور اجتماعی فواد با رهبری اعتراضات زندانیان سیاسی در زندان‌های رژیم شاه آغاز شد. اگر تا قبل از آن وی رهبر و سازمانده مبارزات زیرزمینی بود، از آن پس استعداد و توانایی‌های وی در عرصه مبارزات اجتماعی یکی پس از دیگری شکوفا شدند. کومه‌له، سازمان کمونیستی که کاک فواد با جمعی از هم‌سنگران‌ش ۹ سال قبل از آن بنیاد گذاشته بود، همراه با قیام مردم ایران علیه رژیم شاه اعلام موجودیت علنی کرد و این سرآغاز فعالیت پربار تشکیلاتی بود که طی سال‌ها حاکمیت استبداد و سرکوب جمهوری اسلامی با نام کارگر و کمونیسم و مبارزه قاطع علیه رژیم جمهوری اسلامی عجبین شده است.

نام فواد مصطفی سلطانی و کومه‌له، در رهبری مبارزات دوران قیام ۱۳۵۷، جنبش توده‌ای در شهر سنندج و تشکیل شوراهای شهر در شهرهای مختلف کردستان، در کوچ اعتراضی مردم مریوان، در سازمان دادن اتحادیه‌های دهقانان، در راهپیمایی عظیم توده‌ای از سنندج به مریوان، در تشکیل اولین دسته‌های پیشمرگ کومه‌له، در تشکیل جمعیت‌های دموکراتیک در تقریباً همه شهرهای کردستان و بالاخره در سازماندهی مقاومت مسلحانه توده‌ای در برابر یورش رژیم به کردستان، درخشید. فواد مصطفی سلطانی با لشکرکشی جمهوری اسلامی به کردستان در مردادماه سال ۱۳۵۸ دست‌اندرکار سازماندهی مقاومت انقلابی مردم کردستان بود که روز نهم شهریور همان سال در نبرد با نیروهای اشغالگر جمهوری اسلامی جان باخت.

فواد، کمونیست پرشوری بود که خستگی‌ناپذیر در راه رهایی طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم مبارزه کرد. جان‌باختن در نبردی نابرابر با مزدوران سرمایه به وی مجال نداد تا ثمرات تلاش‌های خود و دیگر یاران هم‌زمش را در تشکیل حزب کمونیست ایران، که خود سال‌ها برای تدارک و تشکیل آن مبارزه می‌کرد و یکی از اهداف مبارزاتی‌اش را تشکیل می‌داد، به چشم خود ببیند.



عنوان یک فرمانده نظامی، سرپرستی و اداره رادیو صدای انقلاب ایران، رادیوی کومه‌له که وی یکی از نویسندگان و سخنوران برجسته آن بود، شرکت در فعالیتهای متنوع سیاسی و تشکیلاتی به‌عنوان عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و کومه‌له، بخشی از کارنامه سیاسی پربرار رفیق صدیق کمانگر را تشکیل می‌دهد.

با تجدید پیمان و وفاداری با آرمان‌های کمونیستی و رهایی‌بخش این عزیزان، یاد جان‌باختگان شهریور و تمامی جان‌باختگان راه رهایی مردم کارگر و زحمتکش از استثمار و ستم نظام سرمایه‌داری را گرامی می‌داریم. به امید آن روزی که سران جنایتکار جمهوری اسلامی در دادگاه عدل مردم زجرکشیده ایران به محاکمه کشیده شوند، رازهای سربه‌مهر جنایات بی‌شماری که مرتکب شده‌اند بیشتر برملا شود و مجازات شایسته خود را دریافت دارند..

از بیش از چهار دهه قبل، او آرمان کمونیسم و مبارزه در راه رهایی طبقه کارگر را هدف زندگی خویش قرار داد و از آن پس حیات پرتکاپوی وی با مبارزه کمونیستی و انقلابی عجین گردید.

آغاز مبارزه متشکل در سازمان مخفی کومه‌له از اولین ماه‌های تأسیس آن، ظاهر شدن به مثابه رهبر جنبش توده‌ای در دوران انقلاب علیه رژیم شاه، با انتشار بیانیه‌هایی به عنوان سخنگوی کانون وکلای ایران، تبدیل شدن به رهبر و سخنگوی جناح رادیکال و انقلابی جنبش انقلابی در مقابل ارتجاع محلی و مذهبی در جنوب کردستان، قرار گرفتن در رأس توده‌های قیام‌کننده در شهر سنندج، سپس درخشیدنش همچون زبان گویا و آتشین مردم به‌پاخاسته علیه رژیم تازه به قدرت رسیده اسلامی در جریان نوروژ خونین سنندج و در رأس شورای انقلابی این شهر، تداعی شدنش با مطالبات و جنبش‌های حق‌طلبانه مردم محروم و زحمتکش شهر و روستا در کردستان، شرکت در هدایت جنگ انقلابی در کردستان به

ساعت ۲ بامداد روز سیزدهم شهریورماه سال ۱۳۶۸ رفیق صدیق کمانگر، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و عضو کمیته مرکزی کومه‌له، در اقدامی جنایتکارانه توسط یک خائن و مزدور جمهوری اسلامی مورد سوءقصد قرار گرفت و جان باخت.

رفیق صدیق کمانگر در سال ۱۳۲۵ خورشیدی در روستای آفریان از توابع شهرستان کامیاران متولد شد. در سال ۱۳۴۴ وارد دانشگاه تهران شد و در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی به تحصیل در رشتهٔ حقوق پرداخت. وی در سال ۱۳۵۰ با درجهٔ کارشناسی ارشد از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و به‌عنوان وکیل دادگستری در سنندج مشغول به کار شد.

صدیق کمانگر، چهره درخشان و مبارز باسابقه جنبش کمونیستی، یکی از سرشناس‌ترین و محبوب‌ترین رهبران توده‌های مردم و جنبش انقلابی کردستان، آژیتاتور و سخنور برجسته توده‌ای و از کادرهای بنیان‌گذار حزب کمونیست ایران بود.

چپ آینده ایران از درون جنبش‌های اجتماعی زاده می‌شود



اگر قرار باشد چپ در ایران بار دیگر به نیرویی اجتماعی تبدیل شود، این مسیر نه از بازخوانی تاریخ احزاب می‌گذرد و نه از تکرار شعارهای کلاسیک. نقطه آغاز، زندگی واقعی مردم است؛ همان جایی که تضادهای اقتصادی، تبعیض، بی‌حقوقی، ناامنی شغلی، بحران محیط زیست و سرکوب سیاسی، انسان‌ها را به حرکت وامی‌دارد. بسیاری از کسانی که امروز در برابر این وضعیت می‌ایستند، شاید خود را «چپ» ندانند، اما عمل آنان با ارزش‌های عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه هم‌پوشانی دارد. کارگری که در برابر اخراج مقاومت می‌کند، معلمی که خواستار امنیت شغلی است، زنی که علیه تبعیض می‌ایستد، یا فعال محیط زیستی که در برابر تخریب یک رودخانه یا جنگل قد علم می‌کند، شاید هیچ‌گاه در جلسه‌ای حزبی شرکت نکرده باشد. با این حال، همین کنش‌ها، در بطن خود، حامل همان آرمان‌هایی‌اند که چپ تاریخاً مدعی نمایندگی آن‌ها بوده است. بنابراین، چپ آینده نه از دل اعلام وفاداری به یک ایدئولوژی از پیش تعریف‌شده، بلکه از دل ضرورت‌های عینی زندگی شکل می‌گیرد؛ ضرورت‌هایی که هر روز، در کارخانه، مدرسه، خانه، مزرعه و خیابان، خود را بازتولید می‌کنند.

اما یک اعتراض فردی، هرچقدر هم عمیق و صادقانه باشد، تا زمانی که با تجربه دیگران پیوند نخورد، به نیرویی پایدار بدل نمی‌شود. کارگری که برای دستمزد معوقه تجمع می‌کند، معلمی که برای امنیت شغلی می‌ایستد، یا زنی که علیه تبعیض مبارزه می‌کند، ممکن است در ابتدا مسئله را شخصی یا دست بالا صنفی ببیند. او شاید فکر کند که مشکلش صرفاً با کارفرمای خودش یا مدیر مدرسه‌اش حل می‌شود. اما تکرار تجربه، گفت‌وگو با دیگرانی که همین وضعیت را از سر می‌گذرانند، و مواجهه روزمره با ساختارهای قدرتی که پشت این بی‌عدالتی‌ها ایستاده‌اند، به‌تدریج این مبارزه را از سطح فردی به سطح اجتماعی ارتقا می‌دهد. کارگری که می‌بیند دستمزد معوقه‌اش تنها مسئله او نیست، بلکه وضعیت مشترک هزاران کارگر دیگر در سراسر کشور است، دیگر با یک مسئله شخصی روبه‌رو نیست؛ او در برابر یک نظام اقتصادی و سیاسی قرار گرفته است.

این گذار از فردی به اجتماعی، خودبه‌خود رخ نمی‌دهد؛ تنها زمانی ممکن می‌شود که ابزارهای ارتباط، اعتماد و همکاری در دسترس باشند. سازمان‌یابی در اینجا نقشی فراتر از یک وسیله صرف برای اجرای آگاهی از پیش موجود ایفا می‌کند؛ سازمان‌یابی خود بخشی از فرایند تولید آگاهی و قدرت جمعی است. تجربه مشترک، بدون سازمان‌یابی، پایدار نمی‌ماند؛ آتش‌ست که ممکن است شعله بکشد اما به همان سرعت هم خاموش شود. و سازمان‌یابی نیز، اگر با تجربه واقعی و زنده مردم پیوند نخورد، به ساختاری بی‌اثر و خودمحور بدل می‌شود که با زندگی روزمره کسانی که قرار است نمایندگی‌شان کند، فاصله می‌گیرد. تاریخ چپ ایران، از هر دو نمونه فراوان در خود دارد: جنبش‌های خودجوشی که به‌رغم شور و نیرویشان، بدون ساختاری برای تداوم، محو شدند، و سازمان‌هایی که با وجود انضباط و برنامه، از نبض واقعی جامعه دور افتادند.

چپ آینده، برای پاسخ‌گویی به مسائل واقعی جامعه، نیازمند دانشی باز، انتقادی و قابل اصلاح است. مبارزه علیه خصوصی‌سازی، قراردادهای موقت، تخریب محیط زیست یا نابرابری جنسیتی، بدون شناخت دقیق سازوکارهای اقتصادی، حقوقی و مدیریتی‌ای که این پدیده‌ها را تولید و بازتولید می‌کنند، به شعارهای کلی و انتزاعی محدود می‌ماند. شعار «نه به خصوصی‌سازی» بدون فهم اینکه یک واگذاری مشخص چگونه انجام شده، چه کسانی از آن سود برده‌اند و چه سازوکارهای حقوقی آن را ممکن کرده‌اند، نمی‌تواند به مطالبه‌ای مشخص و قابل پیگیری تبدیل شود. بنابراین، چپ آینده باید بتواند پژوهش، تحلیل و تجربه عملی را در کنار هم قرار دهد و از فاصله سنتی میان «تئوریسین» و «فعال میدانی» عبور کند. نظریه زمانی معنا و ارزش پیدا می‌کند که به فهم ضرورت‌های اجتماعی کمک کند و امکان انتخاب شکل‌های مناسب سازمان‌یابی را فراهم آورد. تجربه نیز تنها زمانی به نیروی اجتماعی واقعی تبدیل می‌شود که قابل تحلیل و قابل انتقال به دیگران باشد؛ تجربه‌ای که تنها در حافظه چند فعال باقی بماند و مکتوب و تحلیل نشود، با هر موج سرکوب یا با هر مهاجرت و بازداشت، از دست می‌رود.

زندگی سیاسی در شرایط سرکوب، واقعیت‌هایی را آشکار می‌کند که در شرایط عادی به این وضوح دیده نمی‌شوند. زندان، با همه خشونت و فشار روانی و جسمی‌اش، گاه فضایی برای گفت‌وگو و همکاری میان گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی فراهم می‌کند؛ کسانی که در بیرون از زندان شاید هرگز فرصت نشستن پشت یک میز را نمی‌یافتند، در زندان به اجبار در کنار هم قرار می‌گیرند و، در بهترین حالت، یاد می‌گیرند که علیرغم اختلاف‌نظر، برای بقا و دفاع از حقوق مشترک همکاری کنند. اگر این همکاری‌ها پس از آزادی نیز ادامه یابد، می‌تواند به شبکه‌هایی از اعتماد متقابل و دفاع حقوقی تبدیل شود؛ شبکه‌هایی که

فراتر از مرزهای ایدئولوژیک عمل می‌کنند. همین منطق، با تفاوت‌هایی، درباره رابطه میان نیروهای داخل و خارج از کشور نیز صادق است. تفاوت موقعیت‌ها واقعی است؛ کسی که در داخل کشور زندگی می‌کند، هر روز با ریسک بازداشت، فشار اقتصادی مستقیم و محدودیت‌های عملی مواجه است؛ کسی که در خارج از کشور فعالیت می‌کند، از امنیت نسبی بیشتری برخوردار است اما با چالش‌های دیگری چون فاصله از نبض واقعی جامعه، پراکندگی و گاه بی‌ارتباطی با نسل جدید فعالان داخل کشور روبه‌رو است. همکاری میان این دو موقعیت، تنها زمانی سازنده و پایدار می‌شود که بر پایه احترام به تجربه‌های متفاوت هر یک بنا شود؛ بر استقلال تصمیم‌گیری نیروهای داخل کشور، که خطر واقعی را به جان می‌خرند، و بر نقش پشتیبانی، نه هدایت‌گری، نیروهای خارج از کشور. تاریخ روابط اپوزیسیون ایرانی نشان داده که هرگاه این تعادل به هم خورده و نیروهای خارج از کشور خواسته‌اند نقش رهبری و تعیین خط‌مشی نیروهای داخل را ایفا کنند، نتیجه‌ای جز بی‌اعتمادی و انشعاب به بار نیامده است.

چپ آینده، نه با بازسازی مکانیکی سازمان‌های سنتی گذشته و نه با اتکای صرف به شبکه‌های کاملاً غیررسمی شکل می‌گیرد. جنبش‌های اجتماعی -از اعتراضات کارگری تا جنبش‌های زنان، دانشجویان و محیط‌زیستی- ضرورت اجتماعی تغییر را آشکار می‌کنند، اما برای تداوم، حفظ حافظه جمعی و کسب قدرت چانه‌زنی واقعی در برابر دولت و سرمایه، به سازمان‌یابی نیاز دارند. اما این سازمان‌یابی باید از دل نیازهای واقعی همان جنبش‌ها بیرون بیاید، نه از بالا و از پیش بر آن‌ها تحمیل شود؛ و مهم‌تر آنکه نباید استقلال جنبش‌ها را محدود کند. سازمانی که از مطالبات ملموس و روزمره مردم جدا بیفتد، اعتماد تولید نمی‌کند و به‌تدریج به حاشیه رانده می‌شود؛



در نهایت، آینده چپ نه در نشست‌های سیاسی پشت درهای بسته، و نه در تلاش برای بازسازی سازمان‌های قدیمی با همان ساختارها و همان زبان چند دهه پیش، تعیین می‌شود. اگر قرار باشد چپی نو شکل بگیرد، سرچشمه آن چیزی جز زندگی واقعی و جاری مردم ایران نخواهد بود. چپ آینده جریانی است که از جامعه می‌آموزد، نه اینکه صرفاً به جامعه درس بدهد؛ جریانی که تجربه‌های پراکنده کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان و فعالان محیط زیست را به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ جریانی که سازمان‌یابی دموکراتیک، شفاف و پاسخ‌گو می‌سازد، نه سلسله‌مراتبی بسته؛ جریانی که به‌جای تکرار جزم‌های گذشته، دانش تولید می‌کند و از تحلیل خود دفاع می‌کند اما آماده اصلاح آن نیز هست؛ جریانی که از حقوق و آزادی‌های همه انسان‌ها، فارغ از جنسیت، قومیت، مذهب یا موقعیت اجتماعی، دفاع می‌کند؛ و مهم‌تر از همه، جریانی که ادعاهای خود را نه در سخنرانی و بیانیه، بلکه در عمل واقعی می‌آزماید.

چپ آینده، بنابراین، جریانی نیست که بیش از همه درباره انقلاب سخن بگوید یا بیشترین شعارهای رادیکال را سر دهد. چپ آینده جریانی است که در دل ضرورت‌های واقعی زندگی انسان‌ها، برای تغییر جهان موجود تلاش می‌کند، و در جریان همین تلاش روزمره و مستمر -در کارخانه، مدرسه، دانشگاه، خیابان و حتی زندان- خود را نیز پیوسته بازسازی و دگرگون می‌سازد. این چپ، محصول یک بیانیه یا یک کنگره بنیان‌گذار نیست؛ محصول هزاران تجربه کوچک روزمره‌ای است که، اگر به‌درستی پیوند بخورند، می‌توانند به نیرویی اجتماعی واقعی، ریشه‌دار و پایدار تبدیل شوند.

* * *

تغییری ساختاری منجر شود یا در همان سطح مطالبه محدود باقی بماند، به توازن نیروهای اجتماعی، ظرفیت نهادهای موجود برای جذب یا سرکوب آن مطالبه، و تجربه انباشته‌شده جنبش‌ها بستگی دارد. وظیفه چپ، نه بی‌ارزش شمردن اصلاحات به بهانه اینکه «کافی نیستند»، و نه وعده‌دادن دائمی انقلابی که افق آن روشن نیست، بلکه ارزیابی مشخص و صادقانه هر مطالبه است: آیا این مطالبه مشخص اعتماد میان مردم می‌سازد؟ آیا دامنه همکاری میان گروه‌های مختلف اجتماعی را گسترش می‌دهد؟ آیا ظرفیت واقعی سازمان‌یابی را افزایش می‌دهد؟ اگر پاسخ به این پرسش‌ها مثبت باشد، آن مطالبه -هرقدر هم در ظاهر کوچک یا صنفی به نظر برسد- اهمیتی راهبردی می‌یابد و شایسته حمایت جدی است.

چپ آینده، به‌جای صرف انرژی بر سر اینکه «چه کسی واقعاً چپ است» و چه کسی نیست -پرسشی که اغلب به رقابت‌های فرقه‌ای و انشعابات بی‌پایان دامن زده- باید تمرکز خود را بر این پرسش عملی‌تر بگذارد: در برابر مسئله واقعی و مشخص جامعه، چه می‌کنیم؟ حمایت از کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان، فعالان محیط زیست و اقلیت‌های ملی و مذهبی، می‌تواند نقطه آغاز همکاری میان نیروهایی باشد که شاید درباره بسیاری از مسائل نظری، تاریخی یا استراتژیک با یکدیگر اختلاف‌نظر جدی داشته باشند. هویت سیاسی روشن و منسجم می‌تواند نتیجه‌ی انباشت تجربه مشترک در میدان عمل باشد، نه پیش‌شرطی که باید پیش از هرگونه همکاری حل‌وفصل شود. این به معنای نادیده‌گرفتن اختلافات نظری نیست؛ چپ آینده باید بتواند این اختلافات را به‌شکلی شفاف و دموکراتیک مطرح و بحث کند، اما نباید اجازه دهد که این بحث‌های نظری، مانع از عمل مشترک در برابر بی‌عدالتی‌های ملموس و فوری شود.

شبهه‌ای هم که کاملاً غیررسمی و بدون هیچ ساختار پایداری باقی بماند، قادر به حفظ تجربه انباشته‌شده نیست و با هر تغییر نسل یا هر موج سرکوب، ناچار است از صفر شروع کند. بنابراین چپ آینده باید بتواند رابطه‌ای انعطاف‌پذیر، دموکراتیک و پاسخ‌گو میان جنبش خودجوش و سازمان پایدار ایجاد کند؛ رابطه‌ای که در آن سازمان در خدمت جنبش باشد، نه برعکس. یکی از ضعف‌های تاریخی و مزمن چپ ایران، فاصله گرفتن از مسائل ملموس و عینی زندگی روزمره مردم بوده است. بسیاری از بحث‌های نظری چپ، هرقدر هم از نظر تحلیلی دقیق، برای کارگری که نگران اجاره‌خانه ماه آینده‌اش است یا معلمی که حقوقش کفاف زندگی را نمی‌دهد، بیگانه و دور از دسترس به نظر می‌رسند. چپ آینده تنها زمانی معنا و کارکرد واقعی پیدا می‌کند که در کنار کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان و فعالان محیط زیست بایستد و برای مسائل واقعی آنان برنامه و عمل مشخص داشته باشد: دستمزد و امنیت شغلی، مسکن، درمان، آموزش، آزادی، کرامت انسانی، برابری جنسیتی، حق تشکل مستقل و حفاظت از محیط زیست. این فهرست، فهرستی انتزاعی نیست؛ هر یک از این موارد، برای میلیون‌ها نفر در ایران امروز، مسئله‌ای زنده و روزمره است. مطالبه ملموس است که اعتماد می‌سازد؛ اعتماد است که همکاری را پایدار می‌کند؛ همکاری پایدار است که سازمان‌یابی می‌آفریند؛ و سازمان‌یابی است که، در نهایت، قدرت اجتماعی واقعی تولید می‌کند. این زنجیره را نمی‌توان از میانه آغاز کرد؛ بدون حلقه نخست -یعنی مطالبه ملموس- هیچ‌یک از حلقه‌های بعدی شکل نخواهد گرفت.

مردم، در غالب موارد، ابتدا خواهان بهبود شرایط زندگی‌شان‌اند، نه لزوماً تغییر بنیادین نظام سیاسی و اقتصادی. اما اینکه یک مطالبه اصلاحی سرانجام به

بهای که کارگران و مردم تهیدست برای محاصره دریایی ایران می‌پردازند



زنجیره تأمین‌شان به واردات وابسته است، با همین سرنوشت روبه‌رو می‌شوند. هزینه اضافی حمل‌ونقل - ناشی از طولانی شدن مسیر، افزایش قیمت سوخت و هزینه‌های انتظار در مرز - نیز مستقیماً به قیمت نهایی کالا در بازار منتقل می‌شود. در چنین شرایطی، خانواده‌های کم‌درآمد که سهم بزرگ‌تری از درآمدشان صرف کالاهای اساسی می‌شود، ضربه‌ای سنگین‌تر از اقشار مرفه می‌خورند؛ اقشاری که یا توان تحمل افزایش قیمت را دارند یا از بازار سیاه بهره می‌برند.

معطل می‌ماند، نتیجه مستقیم آن، کاهش عرضه در بازار داخلی است؛ و کاهش عرضه، در اقتصادی که تقاضا کاهش نیافته، یعنی افزایش قیمت. این مکانیسم به‌ویژه در کالاهای اساسی مردم تهیدست خود را نشان می‌دهد: نیازهای دامی و خوراک طیور که واردات‌شان به گلوگاه مرزی گره خورده، به‌سرعت به گرانی نان، لبنیات، مرغ و تخم‌مرغ دامن می‌زند؛ داروها و مواد اولیه دارویی که در صف‌های چند هفته‌ای گیر افتاده‌اند، کمبود اقلام درمانی را تشدید می‌کنند؛ و کالاهای اساسی دیگر که بخشی از

محاصره دریایی و محدودیت‌های هوایی اعمال‌شده علیه ایران، مسیرهای تجاری کشور را دچار اختلالی بی‌سابقه کرده است. با از کار افتادن بنادر، که ستون اصلی تجارت خارجی ایران بودند، و مسدود شدن مسیرهای هوایی جایگزین، گذرگاه‌های زمینی - به‌ویژه مرزهای ترکیه و پاکستان - به تنها شریان‌های فعال اقتصاد کشور تبدیل شده‌اند. اما این گذرگاه‌ها، که در شرایط عادی نیز با محدودیت‌های زیرساختی مواجه بودند، نه از نظر ظرفیت و نه از نظر امکانات، توان جبران حجم عظیم تجارتی را ندارند که پیش‌تر از راه دریا جابه‌جا می‌شد. در چنین فضایی، مرزها از یک نقطه عبور ساده، به صحنه اصلی بحران اقتصادی ایران تبدیل شده‌اند؛ جایی که صف‌های چندکیلومتری کامیون‌ها، انتظارهای چندروزه و اعتراض رانندگان، تصویری ملموس از فشار جنگ و محاصره را به نمایش می‌گذارند. در منطقه کوهستانی شرق ترکیه، صدها کامیون در امتداد جاده منتهی به ایران متوقف مانده‌اند. این گذرگاه که در شرایط عادی نیز پرتدد بود، اکنون نقشی حیاتی در تأمین کالاهای وارداتی ایران یافته است. به گزارش آسوشیتدپرس، صف‌ها به چندین کیلومتر رسیده و زمان انتظار از سه روز معمول به پنج روز و بیشتر افزایش یافته است. بر اساس داده‌های بخش لجستیک مرزبانی ترکیه، زمان انتظار کامیون‌ها بیش از چهار برابر شده و تعداد کامیون‌های حاضر در مرز از ۲۰۰ به ۱۲۰۰ دستگاه رسیده است؛ رقمی که کشور مقصد اساساً توان پذیرش آن را ندارد. در سمت ایران وضعیت دشوارتر است: زمان انتظار بین ۱۲ تا ۲۵ روز متغیر است و بازرسی‌های طولانی‌تر، روند ورود و خروج کالا را کندتر کرده است. در مرز ایران و پاکستان نیز تأخیرهای مشابه گزارش شده؛ هرچند دو کشور توافق کرده‌اند گذرگاه‌ها را ۲۴ ساعته کنند و گذرگاه تازه‌ای در منطقه کوهک بگشایند، اما حجم تجارتی که از دریا به این مسیرها منتقل شده، به‌قدری بزرگ است که این اصلاحات تنها بخش کوچکی از فشار را کاهش می‌دهد.

آنچه در پشت این صف‌های چندکیلومتری کمتر دیده می‌شود، زنجیره اثری است که این بن‌بست ترانزیتی بر زندگی روزمره مردم، به‌ویژه کارگران و اقشار کم‌درآمد، برجای می‌گذارد. وقتی کالایی که پیش‌تر ظرف چند روز از طریق بندر وارد می‌شد، اکنون هفته‌ها در صف مرزی

کشتار کولبران و سوخت‌بران، سرانجام صدای سازمان ملل را درآورد



تعقیب و دیگر اقدامات نیروهای نظامی و امنیتی جان باخته‌اند. در سال ۲۰۲۵ دست‌کم ۱۹ کولبر در مناطق مرزی استان‌های کردستان و کرمانشاه جان باختند که ۱۵ تن از آنان با شلیک مستقیم نیروهای نظامی کشته شدند. دست‌کم ۲۱ کولبر نیز زخمی شدند که ۲۰ مورد آن ناشی از شلیک یا ضرب‌وشتم نیروهای نظامی بود. مرزهای بانه و مریوان، با ۹ و ۶ کشته، مرگبارترین مناطق بودند. در بلوچستان، در سال ۲۰۲۴ شمار سوخت‌بران کشته و زخمی به ۳۷۵ نفر رسید (۲۴۰ کشته و ۱۳۵ زخمی) که نسبت به سال پیش از آن بیش از ۵۴ درصد افزایش نشان می‌داد. تنها در ماه اکتبر ۲۰۲۵ دست‌کم ۱۸ سوخت‌بر بلوچ با شلیک مستقیم یا در سوانح ناشی از تعقیب و گریز جان باختند. به این آمارهای فاجعه‌بار بایستی شمار زیادی از این زحمتکشان را افزود که زخمی می‌شوند و بیشتر آن‌ها برای همیشه از کار کردن می‌افتند. کشتن کولبران و سوخت‌بران نباید به خبری روتین و عادی بدل شود که در آن تنها شاهد اضافه شدن عددی دیگر به فهرست مرگ تراژیک مردم زحمتکش باشیم.

حکومت همواره کولبران و سوخت‌بران را «قاچاقچی» نامیده و با این برچسب، شلیک به انسان‌های بی‌سلاح را توجیه کرده است. این در حالی است که قاچاق کلان کالا و سوخت در ایران از مجاری رسمی و اسکله‌هایی صورت می‌گیرد که در کنترل نهادهای قدرتمند حکومتی است، نه بر دوش کارگری که با یک بار چند ده‌کیلویی از گردنه عبور می‌کند. گزارشگران سازمان ملل نیز یادآوری کرده‌اند که فقر هرگز نمی‌تواند توجیهی برای استفاده از زور مرگبار باشد و ظن به تخلف گمرکی، به خودی خود، تهدیدی علیه جان کسی به شمار نمی‌رود.

پس از آتش‌بس میان ایران و اسرائیل در تابستان ۲۰۲۵، این روند شدت گرفت. کنترل مرزها در کردستان به‌شدت تشدید شد و مقامات حکومتی کولبران را به «جاسوسی برای اسرائیل» و «قاچاق تجهیزات نظامی» متهم کردند. بدین ترتیب، منبع اصلی درآمد هزاران خانواده‌ی کرد قطع شد و اتهام‌سازی امنیتی به بهانه‌ای تازه برای شلیک بی‌پروا تبدیل گردید. در بلوچستان نیز بستن گذرگاه‌های مرزی و سخت‌گیری بر سوخت‌بران در مهر ۱۴۰۴ به اعتصاب عمومی و اعتراض در شهرهای مرزی انجامید.

این کشتارها بخشی از الگویی گسترده‌تر است. بیانی‌هی سازمان ملل خود مرگ کولبران و سوخت‌بران را در کنار کشتار معترضان در دی‌ماه، اعدام‌های فراقضایی در استان‌های به‌شدت نظامی‌شده و مرگ در بازداشت قرار داده است. حکومتی که به اعتراض خیابانی با گلوله و به زندانی سیاسی با طناب دار پاسخ می‌دهد، به کارگر گرسنه‌ی مرزنشین نیز با همان منطق نگاه می‌کند.

مسئله نبود امکانات نیست؛ مسئله اولویت‌هاست. بر اساس اسناد بودجه‌ی سال ۱۴۰۵ که از سوی رسانه‌ها و پژوهشگران تحلیل شده، سهم مستقیم نیروهای نظامی و امنیتی از بودجه‌ی عمومی دولت به حدود ۱۶ درصد، یعنی نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار، رسیده و بودجه‌ی سپاه پاسداران نسبت به سال قبل حدود ۲۴ درصد افزایش یافته است.

روز ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶، چهار گزارشگر ویژه‌ی سازمان ملل متحد - گزارشگران وضعیت حقوق بشر در ایران، اعدام‌های فراقضایی و خودسرانه، فقر شدید و حقوق اقلیت‌ها - در بیانی‌هی مشترک از مقامات جمهوری اسلامی خواستند به استفاده از زور مرگبار علیه کولبران کرد و سوخت‌بران بلوچ پایان دهند. آنان خواهان تحقیق مستقل درباره‌ی تک‌تک مرگ‌هایی شدند که به دست نیروهای امنیتی رخ داده است. گزارشگران تأکید کردند که کولبران و سوخت‌بران در زمهری به‌حاشیه‌رانده‌ترین اقشار جامعه‌ی ایران‌اند و «نباید بهای این فقر را با جان خود بپردازند».

طرح این موضوع در سازمان ملل گامی مهم است، اما برای کسانی که هر شب در کوهستان‌های بانه و مریوان و نوسود یا در جاده‌های سراوان و ایرانشهر جان خود را کف دست می‌گذارند، بیانی‌ها تنها زمانی معنا پیدا می‌کنند که به فشاری واقعی برای توقف کشتار و ریشه‌کن کردن علت‌های آن تبدیل شوند.

در دنیای امروز، نه‌تنها در کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته و نه‌تنها در کشورهایی که کارگران در آن‌ها از حداقل حقوق و امنیت برخوردارند، بلکه در بخش عمده‌ی جهان، روزانه میلیون‌ها تن کالا با کشتی، قطار و کامیون جابه‌جا می‌شود؛ بی‌آن‌که کسی ناچار شود در سخت‌ترین و ناامن‌ترین شرایط زیستی و کاری، زیر رگبار گلوله و از روی میدان مین، کالا را بر دوش خود به این سو و آن سوی مرز برساند. در کردستان ایران اما، مردانی جوان و میانسال، و گاه نوجوانان و زنان، بارهای سنگین را در برف و بوران از گردنه‌های صعب‌العبور می‌گذرانند. در بلوچستان، سوخت‌بران با خودروهای فرسوده و مخازن پر از بنزین و گازوئیل در جاده‌هایی می‌رانند که هر لحظه ممکن است به تعقیب و گریز، واژگونی و آتش‌سوزی ختم شود.

کولبری و سوخت‌بری انتخاب نیست؛ اجبار است. ابعاد فقر، تهیدستی و بیکاری در کردستان و بلوچستان چنان گسترده است که حتی خطرات آشکاری که هر لحظه در کمین این زحمتکشان نشسته، آنان را از این کار باز نمی‌دارد. این پدیده محصول مستقیم دهه‌ها سیاست تبعیض‌آمیز، محرومیت‌سازی مناطق مرزی و نبود هرگونه برنامه‌ی جدی برای اشتغال در این مناطق است.

جمهوری اسلامی هیچ آمار رسمی از مرگ کولبران و سوخت‌بران منتشر نمی‌کند و، به تصریح بیانی‌هی سازمان ملل، شمارش کشته‌ها به خانواده‌ها و نهادهای مدنی واگذار شده است. با این همه، همین آمارهای ناقص نیز تصویری هولناک به دست می‌دهند:

بر اساس اطلاعات دریافتی گزارشگران سازمان ملل، از آغاز سال ۲۰۲۶ دست‌کم ۱۲ کولبر با شلیک مستقیم نیروهای مرزبانی یا سپاه پاسداران کشته شده‌اند. تنها در دو ماه اخیر، هفت کولبر از فاصله‌ی نزدیک و بدون هشدار هدف گلوله قرار گرفته‌اند و چند تن از آنان در لحظه‌ی شلیک هیچ باری به همراه نداشتند. مادح کرمانی، کولبر ۴۴ ساله‌ی مریوانی، ۲۸ ژوئیه از خانه بیرون رفت و دیگر بازنگشت. از ژانویه تا اوت ۲۰۲۶، دست‌کم ۱۳ سوخت‌بر بلوچ در جریان تیراندازی،

→ اثر این بن‌بست به بازار مصرف محدود نمی‌ماند. بخش بزرگی از واحدهای تولیدی کوچک و متوسط کشور - از کارگاه‌های نساجی و قطعه‌سازی گرفته تا واحدهای بسته‌بندی، صنایع غذایی و تولید لوازم خانگی - برای ادامه کار به مواد اولیه، قطعات یدکی و ماشین‌آلات وارداتی وابسته‌اند. وقتی همین اقلام هفته‌ها پشت مرز معطل می‌مانند، خط تولید متوقف می‌شود. نتیجه این توقف، برای کارگرانی که در این واحدها مشغول به کارند، چیزی جز تعطیلی موقت یا دائم کارگاه، تعویق دستمزد و در نهایت بیکاری نیست. به این ترتیب، همان بحرانی که در بازار مصرف به‌صورت گرانی نان و دارو ظاهر می‌شود، در بازار تولید به‌صورت تعطیلی کارگاه و از دست رفتن شغل کارگران بازتاب می‌یابد؛ دو روی یک سکه که هر دو بر دوش طبقه کارگر و اقشار کم‌درآمد سنگینی می‌کند.

"رانندگان کامیون، که اکنون بار اصلی تجارت کشور را بر دوش می‌کشند، خود در صف اول قربانیان این وضعیت‌اند: افزایش ۲۵ درصدی قیمت سوخت، کاهش تعداد سفرها و نصف شدن درآمد، گرانی قطعات و لاستیک، استهلاک شدید خودروها و نبود امکانات رفاهی در مرزها، زندگی روزمره آنان را غیرقابل تحمل کرده است."

این تصویر خرد را آمار کلان نیز تأیید می‌کند. طبق داده‌های رسمی، اقتصاد ایران در سه‌ماهه نخست سال خورشیدی بیش از ۱۰ درصد کوچک شده است. سقوط ارزش ریال و افزایش تورم، فشار اجتماعی را تشدید کرده است.

رانندگان کامیون، که اکنون بار اصلی تجارت کشور را بر دوش می‌کشند، خود در صف اول قربانیان این وضعیت‌اند: افزایش ۲۵ درصدی قیمت سوخت، کاهش تعداد سفرها و نصف شدن درآمد، گرانی قطعات و لاستیک، استهلاک شدید خودروها و نبود امکانات رفاهی در مرزها، زندگی روزمره آنان را غیرقابل تحمل کرده است.

آسوشیتدپرس از قول یک کارشناس اقتصادی تأکید می‌کند که پیش از جنگ، بیش از ۸۰ درصد تجارت ایران وابسته به خلیج فارس بود؛ حجمی که از نظر ظرفیت، سرعت و هزینه، قابل انتقال به مسیرهای زمینی نیست. مسیرهای زمینی، هر قدر هم که با توافقاتی چون ۲۴ ساعته شدن مرزها یا افتتاح گذرگاه‌های تازه تقویت شوند، تنها می‌توانند نقش مسکنی موقت را ایفا کنند، نه جایگزینی پایدار برای مسیر دریایی. صف‌های چندکیلومتری کامیون‌ها، کاهش درآمد رانندگان، تعطیلی کارگاه‌ها، گرانی و کمبود کالاهای اساسی، و کوچک شدن پیوسته اقتصاد، همگی نشان می‌دهند که این راه‌حل اضطراری، هزینه واقعی محاصره را تنها به تعویق انداخته و آن را از بندرها به سفره خانوارهای کم‌درآمد و به در کارگاه‌های تولیدی منتقل کرده است.

آینده تجارت خارجی ایران، و در نتیجه سرنوشت اقتصادی میلیون‌ها خانواده کارگری و تهیدست، بیش از هر زمان دیگری به تحولات سیاسی داخلی و نتیجه گفت‌وگوهای ایران و آمریکا و آینده صلح در منطقه گره خورده است. بدون رفع محاصره دریایی، هیچ اصلاح زیرساختی در مرزها نمی‌تواند این بحران را مهار کند.

* * *



تشدید فشار بر معلمان و ضرورت یک صف متحد



مبارزات حق‌طلبانه‌ی معلمان ایران ادامه دارد و پاسخ جمهوری اسلامی به مطالبات آنان تاکنون چیزی جز تعقیب، احضار، بازداشت، اخراج و پرونده‌سازی نبوده است. اما آنچه این روزها رخ می‌دهد، از سرکوب همیشگی یک گام فراتر رفته است. دستگاه امنیتی دیگر فقط تجمع، بیانیه یا اعتراض خیابانی را هدف نمی‌گیرد. اکنون ساده‌ترین و انسانی‌ترین شکل پیوند میان معلمان، یعنی دیدار با یک همکار بیمار، نیز جرم تلقی می‌شود.

در تازه‌ترین نمونه، شش تن از فعالان صنفی معلمان در نورآباد

ممسنی بازداشت شدند: شکرالله احمدی، علی صفری، رسول بدافی، غفار دیندار، علی‌حسن بهامین و حجت سادات. این معلمان تنها برای عیادت یکی از همکاران خود به ممسنی رفته بودند و به همین «جرم» به دست نیروهای امنیتی افتادند. محمد حبیبی، از فعالان شناخته‌شده‌ی صنفی معلمان، این بازداشت‌ها را نه رخدادی محدود و موردی، بلکه نشانه‌ای روشن از تشدید رویکرد امنیتی علیه جامعه‌ی معلمان می‌داند. او این وضعیت را «امنیتی‌سازی همبستگی انسانی» می‌نامد و آن را «نقطه‌ی هشدار» توصیف می‌کند. پرسش او ساده است و پاسخی جز رسوایی برای حاکمیت ندارد: چرا باید از یک دیدار ساده میان معلمان احساس خطر کرد؟

پاسخ را باید در ماهیت خود حاکمیت جست. رژیم‌ی که از پاسخ‌گویی به بحران‌هایی که خود آفریده ناتوان است، از هر پیوندی میان مردم می‌هراسد. معلمانی که به عیادت همکارشان می‌روند، در چشم دستگاه امنیتی نه چند انسان دلسوز، بلکه حلقه‌هایی از یک شبکه‌ی همبستگی‌اند؛ شبکه‌ای که می‌تواند فردا به اعتصاب، تجمع و سازمان‌یابی بدل شود.

سال‌هاست که فعالیت صنفی معلمان با برچسب‌های امنیتی معرفی می‌شود تا اصل مطالبات دیده نشود. اما معلمان درباره‌ی چه سخن می‌گویند؟ درباره‌ی معیشت و فقر گسترده در میان فرهنگیان، آموزش رایگان و باکیفیت، عدالت آموزشی، کرامت معلم و حق تشکلیابی و اعتراض. همه‌ی آن‌ها حقوقی پایه‌ای و مشروع‌اند.

امنیتی‌سازی این مطالبات راهی است برای گریز از پاسخ‌گویی در برابر بحران‌های ساختاری آموزش و پرورش: کمبود نیرو، ترک تحصیل کودکان، فرسودگی و ناایمنی مدارس و افت شدید کیفیت آموزش. حکومتی که آموزش را پولی کرده، کودکان مناطق محروم را از حق تحصیل محروم ساخته و معلم را زیر خط فقر نگه داشته، ناگزیر است صدای معترضان را با زندان خاموش کند، زیرا پاسخی برای آن ندارد.

نورآباد ممسنی در سال‌های گذشته یکی از کانون‌های مهم فعالیت صنفی معلمان بوده است. فعالانی چون شکرالله احمدی، جان‌محمد احمدی، علی احمدی و دیگران بارها بهای سنگینی برای دفاع از حقوق معلمان پرداخته‌اند. برخورد اخیر ادامه‌ی همان روندی است که هدفش شکستن شبکه‌های محلی، ایجاد هراس در میان فعالان شهرستان‌ها و جلوگیری از شکل‌گیری همبستگی سراسری است.

دستگاه امنیتی به‌خوبی می‌داند که قدرت جنبش معلمان تنها در تهران یا چند کلان‌شهر نیست. این قدرت در همین پیوندهای انسانی و شبکه‌های محلی نهفته است که در شهرهای کوچک نیز فعال و اثرگذارند.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان در واکنش به این بازداشت‌ها اعلام کرده است: «سرکوب در یک شهر، مسئله‌ی همه‌ی معلمان کشور است.» این تشکل تأکید می‌کند که «فعالیت صنفی جرم نیست» و دفاع از معیشت و منزلت معلمان، اعتراض به تبعیض، مطالبه‌ی آموزش رایگان و باکیفیت، دفاع از حقوق دانش‌آموزان و تلاش برای حفظ تشکلهای مستقل، حقوقی بنیادین‌اند که نباید با زندان، اخراج، تبعید یا محرومیت شغلی پاسخ داده شوند.

شورا چهار مطالبه‌ی فوری را مطرح کرده است: آزادی بی‌درنگ شش معلم بازداشت‌شده؛ اطلاع‌رسانی کامل به خانواده‌های آنان درباره‌ی وضعیتشان؛ تضمین حق تماس، دسترسی به وکیل و دادرسی عادلانه؛ توقف هرگونه پرونده‌سازی امنیتی علیه آنان.

این ارقام هنوز شامل منابع خارج از بودجه‌ی رسمی، سهمیه‌های نفتی و شبکه‌ی گسترده‌ی بنگاه‌های اقتصادی وابسته به نهادهای نظامی نمی‌شود.

با بخش کوچکی از بودجه و هزینه‌ی سرکوب و ترور جمهوری اسلامی می‌توان برای کولبران و سوخت‌بران کار امن و مناسب ایجاد کرد و به این تراژدی قرن بیست‌ویکم، برای همیشه پایان داد. تنها یک درصد از بودجه‌ی مستقیم نظامی و امنیتی، یعنی حدود صد میلیون دلار در سال، می‌تواند پایه‌ی صندوقی برای بیمه‌ی بیکاری مرزنشینان، ایجاد بازارچه‌های مرزی رسمی با مدیریت مردم محلی، و سرمایه‌گذاری در صنایع کوچک، کشاورزی و خدمات در شهرهای مرزی باشد. اما حکومتی که بقای خود را در گسترش دستگاه سرکوب می‌بیند، ثروت جامعه را صرف گلوله و زندان می‌کند، نه نان و کار.

مبارزه برای تأمین کار یا بیمه‌ی بیکاری، نیاز عاجل مردم زحمتکش در سراسر ایران و از جمله در کردستان و بلوچستان است. اما تا هر زمان که این مردم بیکار ناچارند تن به چنین کارهای پرخطری بدهند، باید رژیم را واداشت که دست از راهزنی و کشتار آنان بردارد. خواست‌های فوری در این زمینه روشن است:

توقف فوری و بی‌قیدوشرط شلیک به کولبران و سوخت‌بران و لغو دستورالعمل‌هایی که استفاده از سلاح گرم را در مرزها مجاز می‌شمارند. پاک‌سازی مناطق مرزی از میدان‌های مین که همچنان قربانی می‌گیرند. تحقیق مستقل و علنی درباره‌ی تک‌تک موارد کشتار و زخمی شدن، و محاکمه‌ی آمران و عاملان. انتشار آمار رسمی قربانیان و پرداخت غرامت و حمایت درمانی و معیشتی به زخمیان و خانواده‌های جان‌باختگان. توقف مصادره‌ی بار و اموال کولبران و سوخت‌بران و پایان دادن به اتهام‌سازی امنیتی علیه آنان. برقراری بیمه‌ی بیکاری برای همه‌ی بیکاران و ایجاد اشتغال امن و پایدار در مناطق مرزی.

این خواست‌ها تنها با اعتراض سازمان‌یافته‌ی خود مردم به دست می‌آید. ضروری است که به‌ویژه مردم شهرهای مرزی کردستان، صدای اعتراض و نارضایتی خود را علیه جنایات رژیم در مرزها بلند کنند و اجازه ندهند جمهوری اسلامی بیش از این زحمتکشانی را که برای تأمین یک زندگی بخور و نمیر تن به این کار پرمخاطره می‌دهند، با درنده‌خویی قربانی کند. شعار «نه به سوخت‌بری، نه به کولبری» که در اعتراضات زاهدان سر داده شد، نشان می‌دهد که درد کولبر کرد و سوخت‌بر بلوچ یکی است و پاسخ آن نیز باید مشترک باشد. همبستگی کارگران، تشکلهای صنفی، معلمان و بازنشستگان سراسر ایران با کولبران و سوخت‌بران، و پیوند این مبارزه با جنبش عمومی برای کار، نان و آزادی، شرط به عقب راندن این ماشین کشتار است.

در سطح بین‌المللی نیز بیانیه‌ی گزارشگران سازمان ملل باید سرآغاز پیگیری مستمر باشد، نه پایان آن. نهادهای حقوق بشری، اتحادیه‌های کارگری در سراسر جهان و افکار عمومی بین‌المللی باید این جنایات را مستند کنند، بازتاب دهند و جمهوری اسلامی را برای پاسخگویی زیر فشار بگذارند. جهانی که میلیون‌ها تن کالا را هر روز بی‌آن‌که کسی جان ببازد جابه‌جا می‌کند، نمی‌تواند در برابر مرگ انسان‌هایی که زیر بار کالا در کوهستان‌ها و جاده‌های مرزی ایران کشته می‌شوند، سکوت کند.



هنر و ادبیات فیلم «نازا»، نگاهی دوباره به جنایات سازمان یافته



شهرام امانتی

فیلمی مستند به نام «نازا» امسال در جشنواره فیلم ونیز جایزه ویژه هیئت داوران را نصیب خود کرد و رکوردی تازه در تشویق ایستاده به مدت ۲۵ دقیقه را برای خود ثبت کرد. جدای از تشویق حاضران در سالن جشنواره فیلم ونیز و جایزه ویژه‌ای که این فیلم نصیب خود کرده است، پیام این فیلم مستند می‌باشد که جنایات ارتش اسرائیل در جنگ غزه را از زبان نظامیان و شاهدان آن جنایات به تصویر می‌کشد. نازا نامی است که برای این فیلم مستند انتخاب شده است و این کلمه اصطلاحی نظامی است به معنی «خسارت جانبی» که ارتش اسرائیل در عملیات نظامی خود و برای محاسبه کشتار غیرنظامیان از آن استفاده می‌کند.

یووال آبراهام و راشل سور دو کارگردان اسرائیلی هستند که این فیلم را کارگردانی کرده‌اند. این دو کارگردان به همراه دو کارگردان دیگر نیز در سال ۲۰۲۵ جایزه اسکار بهترین فیلم مستند بلند «سرزمین دیگری نیست» را دریافت کرده بودند که در آن فیلم مستند تلاش دولت اسرائیل برای تخلیه اجباری و بیرون راندن فلسطینی‌ها از خانه‌هایشان در جنوب کرانه باختری را بازگو می‌کرد.

در هفت اکتبر سال ۲۰۲۳ حماس از سرزمین‌های داخل غزه به سوی خارج از آن مرزهای تعیین شده و به طرف شهرک‌های یهودی‌نشین حمله‌ای را آغاز نمود که در آن حمله بیش از هزار نفر اسرائیلی کشته شدند. این حمله به دنبال محاصره شدید غزه در طول چند سال انجام گرفت. منطقه‌ای که پرتراکم‌ترین نقطه مسکونی جهان بود و از تمامی امکانات نظیر آب و برق و بهداشت و غذا محروم شده بود. سازمان حماس خود محصول تلاشی بود که در آن و طی چندین سال نیروهای چپ و آزادی‌خواه سرکوب شده بودند و مازاد بر آن وجود فساد اداری و رشوه و اختلاس در تشکیلات خودگردان فلسطین و همچنین پول‌های بی‌حدومرز رژیم اسلامی ایران نیز در پا گرفتن جریان‌ات اسلامی رادیکال نظیر حماس و حزب‌الله لبنان نقشی اساسی داشتند که تضعیف نیروهای چپ و فساد تشکیلات خودگردان و امکانات مالی رژیم ایران عاملی برای جذب انسان‌هایی گردید تا خود را در این سازمان‌های بنیادگرا با چاشنی اسلام سیاسی ببینند.

پس از حادثه ۷ اکتبر ۲۰۲۳ اسرائیل جنگی را علیه غزه به راه انداخت که تا حال حاضر نیز ادامه دارد. فیلم خسارت جانبی یا نازا ابعاد این جنگ را از زبان ۲۴ نظامی اسرائیلی بازگو می‌کند که چگونه با بهره‌گیری از هوش مصنوعی و امکانات وسیع و نابرابر نظامی کشتار غیرنظامیان در غزه صورت می‌گیرد. این فیلم به صورت مخفیانه و بر فراز پشت‌بام‌های تل‌آویو فیلم‌برداری شده است. تل‌آویو شهری سراسر در روشنایی با چراغ‌های نئون که ساختمان‌های بلند و فروشگاه‌ها و معابر را نورانی کرده است و چهارراه‌هایی که هرچند لحظه یک‌بار چراغ‌های راهنمایی و رانندگی چشمک می‌زنند و مردمانی که تلویزیون نگاه می‌کنند و آن‌طرف‌تر کسی مشغول انجام یوگا می‌باشد، اما ۶۰ کیلومتر دورتر سرزمینی است که در تاریکی و بی‌برقی با مردمانی در حصار پیچیده به نام غزه زندگی می‌کنند. و ماشین کشتار جمعی اسرائیل آنجا سرگرم کار است.

براساس همین فیلم و صحبت‌های آن بیست و چهار نظامی اسرائیلی، ارتش اسرائیل ۳ برنامه اصلی برای نقشه عمل نظامی خود طراحی کرده است. سیستم اصلی این برنامه «لاوندر» نام دارد و دو سیستم دیگر، یعنی برنامه‌های «گاسپل» و «بابا کجاست؟»، مکمل سیستم اصلی یا همان برنامه «لاوندر» می‌باشند. در این برنامه‌ها افراد یا ساختمان‌هایی برای حمله و تخریب هدف‌گذاری می‌شوند. در سیستم «بابا کجاست؟» تلفن‌ها زیر نظر گرفته می‌شوند و به پیامک‌هایی مانند بابا

صورت گرفته است را می‌بینیم که مجموعه‌ای هستند شامل: تحلیلگران داده‌ها، اپراتورهای پهپاد و تک‌تیراندازان. افراد مصاحبه‌شونده در سایه هستند و چهره و صدای آن‌ها به صورت دیجیتالی تغییر داده شده است.

سازندگان سینمای خلاف جریان همیشه مورد آزار و تهدید و تعقیب دولت‌ها قرار می‌گیرند. حکومت اسلامی ایران یکی از دولت‌هایی است که نمی‌تواند با استفاده از فیلم نازا تبلیغات ویژه ضداسرائیلی خود را انجام دهد، چون این رژیم خود یکی از رژیم‌هایی نظیر اسرائیل است که کارگردان‌های شرکت‌کننده در جشنواره‌ها را تهدید به بازداشت و حتی اخراج از کشور نموده است. برای نمونه در سال ۲۰۲۲ در همین جشنواره فیلم ونیز یک فیلم سینمایی ایرانی برنده جایزه شد که در زمان دریافت جایزه، کارگردان همان فیلم در بازداشت و در زندان اوین به سر می‌برد. برای هر دو رژیم اسرائیل و ایران جان انسان‌های بی‌دفاع چرتکه انداختنی است و بس. در نشست سالانه امسال سازمان ملل ۲۰۲۶ جان انسان‌ها را مانند ماشین حساب محاسبه می‌کردند و زمانی که مرگ یک نفر هم زیادی می‌باشد، در محاسبات آن‌ها هیچ‌گاه ۱ مبنا قرار نمی‌گیرد. نخست‌وزیر اسرائیل برآورد یک سال بمباران شهر غزه و تعداد کشته‌های آن را معادل دو روز کشتار توسط جمهوری اسلامی می‌دانست و رئیس‌جمهور ایران نیز با شمارش کتمان‌شده جان‌باختگان در اعتراضات، به شیوه‌ای حق‌به‌جانب آن‌ها را محکوم به مرگ به حساب آورد.

در سینمای امروز، بخشی از آن را سینماگرانی چپ تشکیل داده‌اند که فیلم را نه برای هدف فروش و تجارت با آن، بلکه برای انجام وظیفه‌ای هنری و اجتماعی دانسته که جنگ میان حکومت‌های مستبد و سرمایه‌داری و خون‌خوار با مردمی که برای آزادی و برابری به میدان آمده‌اند را به تصویر می‌کشد. فیلم نازا با تمام محدودیت‌ها و هراس‌هایی که در برابرش برای تهیه آن بوده است، گوشه‌هایی از جنایات رژیم اسرائیل را در جنگ غزه نشان می‌دهد. زوایای دیگر این فاجعه انسانی در آینده نیز دست‌مایه هنرمندان دیگری نه تنها در زمینه هنر هفتم که در زمینه‌های شعر و ادبیات و نقاشی و سرود و ترانه خواهد شد که لایق تشویق‌های ایستاده بیشتر از ۲۵ دقیقه خواهند بود.

به خانه‌اش رسید واکنش نشان می‌دهد، یعنی زمان عمل فرارسیده است و پس از آن آغاز عملیاتی است که با یک تیر چند هدف را زدن و این چند هدف جانبی عبارت‌اند از افراد خانواده، همسایه‌ها و افرادی که در حال تردد در آن نزدیکی هستند که باید با پهپاد یا موشک نابود شوند. معنی آن این است برای کشتن فردی که عضو حماس است باید خسارت جانبی آن، یعنی کشتار غیرنظامیان، در نظر گرفته شود؛ نه در جهت خسارت جانی کمتر، بلکه بیشترین خسارات انسانی و جانبی یا همان اصطلاح نظامی «نازا».

یووال آبراهام در سخنرانی خود در جشنواره ونیز چنین گفت: به‌طور یقین حاضر شدن ما در اینجا آسان نیست. به تمام آن افراد فکر می‌کنم. سیاستمداران اسرائیلی که به فیلم حمله خواهند کرد و روزنامه‌نگارانی که حتی بدون دیدن فیلم، آن را مورد حمله قرار خواهند داد. اما این واقعیت است و از زمان آغاز نمایش این فیلم و در طول همین ده روز اسرائیلی‌ها دست‌کم شش کودک را کشته‌اند، از جمله یک دختر سه‌ساله در مدرسه و دو خواهر که در خانه خود خوابیده بودند.

و درست بعد از دریافت جایزه ویژه هیئت داوران، حملات به این دو کارگردان اسرائیلی آغاز گردید.

وزیر فرهنگ اسرائیل اتهام خیانت به کشور را بر آن‌ها وارد کرده و خواستار سلب تابعیت از این دو کارگردان اسرائیلی فیلم نازا شد. مقامات دیگر اسرائیل نیز از تهدید و حمله خود به این دو کارگردان جوان خودداری نکرده و نخست‌وزیر اسرائیل که اکنون نزد مردم دنیا به قصاب غزه معروف است، در واکنش به این فیلم ارتش اسرائیل را بااخلاق‌ترین ارتش جهان معرفی کرد.

یووال آبراهام در جلسه پرسش و پاسخ در حاشیه جشنواره، پس از آنکه کشتار دوپیست روزنامه‌نگار را به دست ارتش اسرائیل محکوم کرد، رو به اسرائیلی‌ها چنین می‌گوید: انکار یک جنایت عامل تداوم و تکرار آن جنایت می‌شود، پس برای ما حائز اهمیت است تا اسرائیلی‌ها آن فیلم را ببینند.

این فیلم قرار است تا در بیش از پنجاه کشور به نمایش گذاشته شود و نقد و بررسی آن نیز در این کشورها صورت خواهد گرفت، چنان‌که در نقد این فیلم روزنامه آلمانی زدوویچه تسایتونگ سرتیتر انتخابی برای نقد این فیلم چنین بود: ما این کودکان را عمداً می‌کشیم.

کودکان و زنان خسارت جانبی یا نازا هستند، اهدافی که برای از بین رفتن مشخص می‌شوند و این شیوه کشتار در مصاحبه‌هایی که با اعضای سابق ارتش اسرائیل در این فیلم

شماره تماس‌های کمیته تشکیلات شهرهای حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

<https://cpiran.net>

<https://cpiran.net/english>

ایمیل دبیر خانه حزب کمونیست ایران:

✉ cpi@cpiran.net

برای ارسال مطالب و تماس با جهان امروز از ایمیل زیر استفاده نمایید:

✉ jahane.emrouz@cpiran.net



SCAN ME



SCAN ME